

قیام ایران

زیر نظر شورای نویسندگان

سعید رضوانی

هادی بهزاد

ارکستر و رهبرش

تعمیم هر چه بیشتر موضوع به معنای بحث گذارده شود معنی "بحث" در جمهوری اسلامی همین است که ملاحظه میفرمائید. جمع فقهاء و علماء و خطباء به مسابقت بر خاسته اند تا ثابت کنند اصل در اسلام "حکومت" است و سایر مسائل، حتی نماز و روزه را عندا لاقتضا با پدافدای "حکومت" کرده تا دیروز، همین علماء و همین فقهاء و همین خلبان ادعا داشتند که "حکومت" وسیله است جهت اجرائی قوانین و احکام شرع و این مقررات نه قابل تعطیل است و نه قابل تغییر، بخصوص در حکومت اسلامی.

بقیه در صفحه ۳

دکتر عباسقلی بختیار

بودجه بی عدد و رقم

اگر آقای میرحسین موسوی نخست وزیر جمهوری اسلامی را مرد چند چهره بنا میساختی به گزاف نگفته ایم. وی در نطقی که هنگام ارائه لایحه بودجه به مجلس شورای اسلامی در روز ششم دی ۱۳۶۶ ایراد می کند در نطقش هائیکونا گون، اما ناها هنگ ظاهری می شود. پیش در آ مدنطق را با این عبارت آغاز می کند:

"خدا را سپاس میگزایم که در تنگنای سخت ترین فتنه ها، پویندگان راه حق را با ری کردوا زبوحه سنجین سترین توطئه ها، آنان را با پیروزی بیرون آورد. خدای را سپاس میگزایم که پیروزه دشمنان کینه توز را با انقلاب را به خاک ساید و از این جمهوری مقدس که شمره خون پاکترین بندگان اوست خودصیانت نمود. خدای را سپاس میگزایم که سال ۶۶ را سال ظهور قدرت ایمان و شکوه استواری ملت ایران قرار داد."

و پس از روضه خوانی پرسوز و گداز می کند آکنده اشعار است، به این جا می رسد که: "ما هر چه داریم از نبرد قهرمانان خود با آمریکا داریم. ما هر چه داریم، در نبرد قهرمانان خود با آمریکا است." بقیه در صفحه ۱۰

لسان الغیب شیراز

صدر نشین دیوان عزرا در صفحه ۶

حضرت امام مقرر فرموده اند مضمون نظریه اخیر اینان در باب "ولایت مطلقه" برای همین حجتیه

مبادله انسان و اسلحه

در شرح حال استالین آمده است که او، هنگامی که در گرجستان وقتقا زی بود و انقلاب را علیه تزارسیم سازمان می داد، برای تهیه پول گنگا به دلیجان های پستی حامل پول دولت حمله می برد و پول را به ساز "مصادره انقلابی" به صندوق حزب می داد.

زندگی نامشروع رسمی استالین، این بخش از فعالیت او را که مربوط به روزهای می شده کوی هنوز در خارج از تشکیلات حزب شهری بهم ترسانده بود، به سکوت برگردان کرده اند.

بقیه در صفحه ۲

نسل تازه ای در جستجوی

هویت ملی

"... و واقع شد در آن ایام که فلسطینیان لشکرهای خود را برای جنگ فراهم آوردند تا با اسرائیل مقابله نمایند... و فلسطینیان جمع شده آمدند در شوشنیم اردو زدند و شاول شامی اسرائیل را جمع کرده در جلجلیوع اردو زدند. و چون شاول لشکر فلسطینیان را دید برسد و دلش مضطرب شد و زخا و بند شاول نمود و خدا و نسا و را جواب نداد..."

(تورات، کتاب اول سموئیل، باب بیست و هشتم) از آن روزی که اسرائیل بنیادگذا رده شد تا کنون، چهار بار میان عرب و یهود جنگ افتاده است. شاید پنجم بار، اگر حمله اسرائیل را به لبنان در ژوئن ۱۹۸۲ جنگی بشمار آوریم. دا و اصلی همه این جنگها و مناقشه های که در خلال آن روی داده است بقیه در صفحه ۵

پاسخ یاسر عرفات به

تلگراف دکتر تایور بختیار

در صفحه ۵

مردم چه رژیم می خواهند؟

اگر کسی معتقد و مدعی است که "سلطنت" برای رژیم ایران یک قالب معقول و منطقی و حتی "تنها" قالب معقول و منطقی است، اگر دگرگیری جمهوری را مرجح می داند و بر آن پا فشاری دارد، اگر ما رکیست ها "جمهوری دموکراتیک" خلق های ایران "را سازگارتر" "رژیم ها" "و نوع مسلمانان" جمهوری دموکراتیک اسلامی خلق های ایران" را برا زنده ترین نظام ها شناخته اند... در نفس "اظهار نظر" و حتی نشرو کوشش برای پیش برد عقیده، مطلقا "جائی برای ایراد و اعتراض و خرده گیری نیست، هر فرد، هر گروه و هر دایه ای اعتقاد خود با یستد و دیگران را به خط خود دعوت کند. به یک شرط که "تحمیل" را بجای "تبلیغ" ننشاند و یستد خود را به هیبت مشت و جا قوو ناسزا و کلاشیتکوف ننشاند و بی بدیدر کسه: با بجدل و مباحثه و دادوستد فکری باز است، درست به آن دلیل که باب جبر و

شورای نهضت مقاومت ملی ایران

اجلاس عادی شورای نهضت مقاومت ملی ایران ساعت ۱۵ روز ۱۵ بهمن ۱۳۶۶ برای بر ۳۰ ژانویه ۱۹۸۸، به ریاست دکتر شاپور بختیار، رهبر نهضت، برگزار شد.

ابتدا رئیس هیئت اجرائی گزارش سالانه هیئت اجرائی را به شورا داد و گفت: در یک سال گذشته، نهضت با مشکلاتی روبرو بوده و با این علت، بعضی اقداماتی را که در برنا مه ادا شتیم نتوانستیم انجام دهیم ولی خوشبختانه با پیرو تحمیل و پایداری همزمان در حد امکان بسیاری از دوا نورا پشت سر گذاشتیم.

سپس مسئول روابط عمومی و انتشارات نتایج اجرائی را به شورا داد و گفت: از نشریات نهضت، بخصوص "قیام ایران"، ارگان مرکزی نهضت مقاومت ملی ایران و بلا بردن تبراژ، گزارشی به شورا داد.

گزارش دبیر هیئت اجرائی مورد بحث و انتقاد قرار گرفت. چند تن از اعضا شورا در باره بعضی کمبودها سخن گفتند و سئوالاتی مطرح کردند، که مسئول هیئت اجرائی، در مقام دفاع از گزارشی خود به آنان پاسخ داد.

بقیه در صفحه ۵

تحمیل بسته است و گفتن ندارد که یکی از عمده ترین اجزاء دگرگراسی، همین "تفسیر" تحمیل و تا کید بر تحمیل "است (و بهسر صورت مرددان و مخالفان این اصل، خواسته و ناخواسته با یدبر این واقعیت گردن نهند که در این وادی های غربت، بقیه در صفحه ۲

حسینعلی مشکان

در طلب حمایت خارجی

چند روز پیش تلویزیون فرانسه فاش کرده که جمهوری اسلامی قصد دارد زکشاکن انتخابانی فرانسه بنفع مقاصد خود استغاده کند و چون آزادی گروگان های فرانسوی در لبنان میتوانند سرشوشت استغابا تریاست جمهوری تا شیربگذا رد، حجت الاسلام رفسنجانی بوسیله عوامل خود درباری رسن پیام های محرمانه ای برای سوسیالیست ها و دست راستی ها فرستاده و گروگان ها را در معرض معامله با یعیارشی "مزایده" گذارده است.

همراه با این گزارش، تصاویری از حجت الاسلام رفسنجانی بر صفحه تلویزیون نقش بست و در حالی که در دوربین فیلمبرداری حالت نگاه حریمانه و لبخند شیطانی حجت الاسلام را با اصطلاح "اگر اندیسمان" بقیه در صفحه ۱۲

ازادوب ایران

مشکلات جهانی چند شرعی

سالها پیش در یکی از مجله های اروپائی طرحی جا پ شده بود و ما رکی را نشان می داد که از مجادله پیروان خود خشمگین در گوشه ای نشسته در حالی که مسیح دست بر شانه او گذاشته او را شلی می داد که "غمه نخور، اگر بلانی را که پیروان من بر سر تعالیم من آورده اند، یا آنچه پیروان تو با تعالیم تو کرده اند مقایسه کنی، آرام خواهی گرفت. و امروز، اگر کسی قصد آن کند که طرحی از این دست بکشد با نگاه به آنچه در ایران به دست خمینی بر تعالیم اسلام می گذرد، حضرت محمدا را نشان خواهد داد که دست بر شانه مسیح

بقیه در صفحه ۵

بقیه از صفحه ۱

هر اندازه زندگی به محنت و درد و دل پلهره آلوده است، جای شکرش باقی است که کسی را به تمام ما بر آن عقیده به سیخ نمی کشند. و به اردوگاه های کار اجباری و مراکز اشرار اسلامی و نهی از منکر و مکافات نفی بلد حواله نمی کنند.

و اما معتقدان و مبلغان دمکراسی و ملی گرائی اگر درون مرزها و زیر تیغ خونی خونی فقیه زاین موهبت بزرگ محرومند، آن ها که در بیرون مرزها، بهره مند از فضا های آزاد به شرع عقیده بردارند، خسته اند، از این نکته غافل نیستند که در سوتی امتحانی تاسرار گرفته اند که کارشان از راه گیسوسی، خالص ها و ناخالص ها است. فرصتی دارند که آزادانه در جاده معتقدات خود برانند - بگویند، بنویسند و با برین را به همدلی دعوت کنند. منتها فرا موش هم نکنند که مخصوصاً زمین های در قلمرو سیاست و زندگی وجود دارد که ز تشخیص و تمیز و طبیعتاً حضور تقیم و وکیل وقت مقام مستغنی است. تا فکیر این نکته را نگارنده ای این سطور و مسلماً بسیاری دیگر از این جهت لازم می شمارند که در آن ها هرگز روشن نبوده است که: این حضرات دلباخته و شناختن رژیم رفته - این با نوان و آقا یان هوا خواه "جمهوری دمکراتیک خلق مسلمان" و این "تنها آلترنا تیف های مبشر انقلاب نویسن ایدئولوژیک" و آن چهار رسی و آن پنجمی... از کجا و با چه بزاری و از چه نقیبی دریا فته اند که: آن پنجگاه میلیون اسیر در زنجیر با دوشمی که از خدا دارند و دوشمی که به اشتیاق قرض گرفته اند، در انتظار قدم خالقان رژیم آریا مهری و یا طلایه داران "انقلاب نوین" و یا مبشران جمهوری و جمهوری دمکراتیک، دقیقه شماری می کنند؟

با چه طرفند و با چه معجزه های، به قبایل و سنده معتبری دست یافته اند که از زمینای سراسری آن ملت زندانی نسبت به این یا آن مرام و مسلک خبر میدهند؟

تا آنجا که نگارنده، پرسش خود را با دقت و موشکافی تمام در محافل و مکتوبات حضرات رد گرفته به "دلایلی" متین و ترقوی تر از "نقل مسافران" و "نامه های بستگان و دوستان" راه نبرده است.

مردم به روزگار گذشته حسرت می خوردند و برخود و نمک ناشناسی و ناسیاسی خود لعنت می کنند.

مردم جز به ظهور "زوج خالق مرحلهی نوین انقلاب درونی ایدئولوژیک" به هیچ جا نشینی اعتقاد ندارند.

مردم یکبار چه در انتظار برپائی یک جمهوری بجای رژیم لعنتی فقیه و استبداد دهه های رساله سلطنتی شب و روز خود را کم کرده اند.

مردم برای پیشوا از زنیام طبقه ای بندگی کارگر و حکومت بوده های زحمتکش روز شماری می کنند...

مردم... و گاه، البته به نشانه ای استحکام دلیل، این درخواستهای جزم و ترهیدنا پذیر به درامهای شیرین میخته است که از

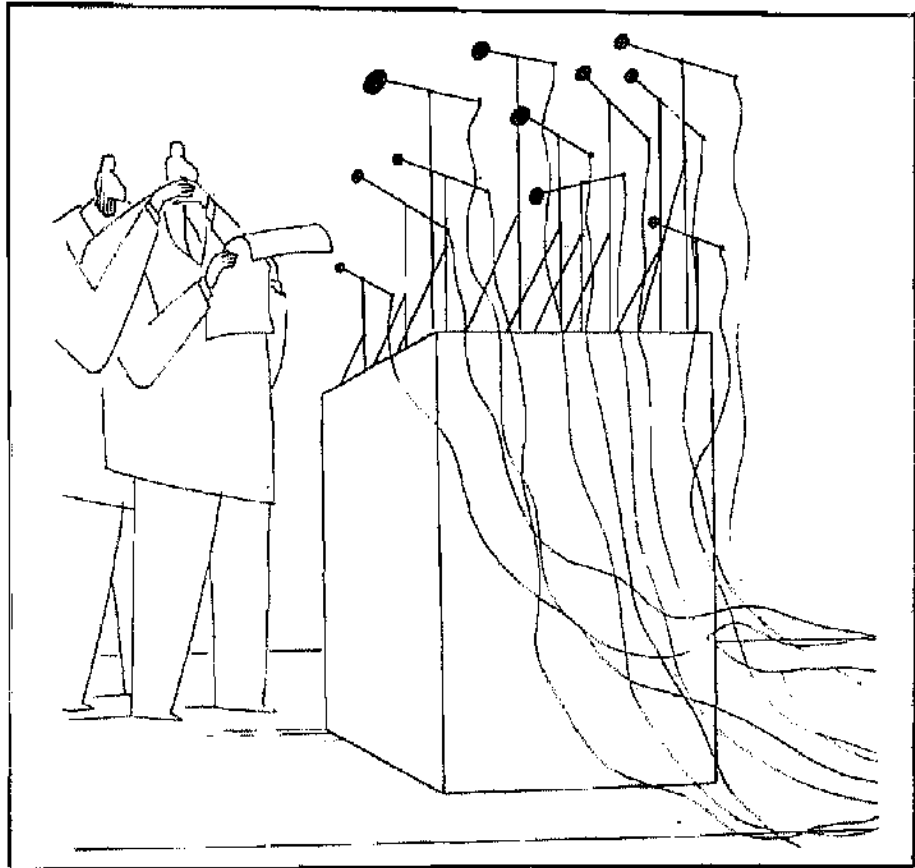
مردم چه رژیمی میخواهند؟

مشهورترین و رایج ترین آنها، ایسن است:

"ما فوری از بستگان مطمئن و معتمد که به نازگی از تهران آمده و قبل از سفر اروپا، زیارتی هم از مشهد حضرت شامن الاکمه بعمل آورده است نقل می کنند که یک روز، همینطور که گرم ذکر و دعا خواندن زیارتنامه بودم، ناگهان چراغ های حرم خاموش و محن مظهر غرق در تاریکی شد. یک وقت دیدم، این هزارها زائر که تا یک لحظه پیش به راز و نیاز و

به فرا خوردیدها و نظرها مختلف است. در اساس زهمین قماش است. خلاصه تا کنون در یافت نگارنده از "استدلال" حضرات نسبت به "طلب و انتظار رفتاری آن ۵۰ میلیون اسیر زندانی فقیه" فراتر از این روایات نرفته است.

اگر خوانندگان محترم به اقتضای سوال و "ادله" دیگری دست یافته اند و یا خود به شیوه ها و راه های آگاهانه که به کمک آن ها می توان در شرائط حاکم ایران به معتقدات سیاسی و مسلکی مردم راه



روضه و نماز و خیل و استفا شوزاری مشغول بودند، بصورت هما هنگ و یک صدا فریاد میکنند: یا حضرت "رضا" روح شاد و یا حضرت "رضا" یا دت بخیر... با آدای فریادها یا سادها که بکشیده بودند قصد مردم به گیت و چیت، از چها و طسرف به حرم هجوم آوردند، چند نفری را در همان تاریکی زیر لگد گرفتند و کشان بیرون بردند و در همین موقع چراغ ها روشن شد و صدا ها خوابید...

حالا اینکه چطور آن "هزارها" زائر را پیش بینی قطع برق بر سرالفاظی چنان "رندانه" مواضع و چنان هما هنگ عقده ها را خالی کرده اند، سکوالی است که زیاد یایی آن نباید بود. وقتی دلپسای ۵۰ میلیون یکی میشود، و نیز از این مقوله هم چشم باید پوشید که این روایت من باب زمان و مکان تحولاتی پذیرفته و به انواع و اقسام: (در بعضی، محل وقوع حادثه مبنی بر زمین و حوالی نیمه شب - در باره ای دکان سنگی و نزدیکیهای غروب - در برخی، مجلس ختم عموزاده و در یکی دو مورد، سرسرای بانگ مرکزی و یا بانگ ملی نقل شده است.)

"اسناد گواهی" دیگران هم - اگر چه

جست، مصلحت است که از شرح آن در بسنج نکنند.

پرواضح است که در زمینه های بسیاری اطلاع از آراء و پسند مردم آسان است و نه فقط به "نقل مسافران" بلکه حتی به جستجو و آراگیری نیز حاجتی ندارد و به همین سبب چنین زمینه های هیچگاه به بحث و جدل وارد نمیشود و خود بخود در سلسله بدیهات قرار میگیرد.

مثلاً "هیج دولتی، هیچ مؤسسه ای، هیچ آدم عاقل و هیچ اهل تفنی پیدا نمی شود که مبلغ هنگفتی ما به بسنگدارد، روش ها و دستگا های آراگیری را بکار بیندازد تا معلوم شود مردم به گرسنگی بیشتر علاقه دارند یا به سیری؟

گرائی و قحطی و بیخانمانی را می پسندند یا رزائی و راحت و امنیست و فراوانی را؟ - آزادی و قانون و قانونمندی را دوست میدارند یا اختناق و تسوی و تسعی و زور را؟

به این حساب می توان خیلی آسان قبول و حتی یقین کرد که اعتقاد مردم - گذشته از یک اقلیت معدود - نسبت به رژیم آقای خمینی چیست و چه می تواند باشد.

قابل فهم است، اگر مردم در زیر تیغ

جبر و توحش خاموش میمانند و حتی هزاران و هزاران در خیابان ها ظاهر میشوند و بیسر با رکاهت امام ملوات و سلام می بارند و با تلویزیون و رادیو و روزنامه ها به سرگ عزیزان خود قهقهه می زنند و تکه تکه شدن با رهای جگرشان را به خود و امام تهنیت میگویند - به خصوص حالا که پرده های دروغ و ریا برجیده شده است - با چه دیدهای به این فاجعه و با نیا ن این جنایت مینگرند و چطور لحظه به لحظه نفرت و کین و بغض در وجودشان انبار میشود.

این حالات بی آنکه "چراغ های محسن حضرت خاموش شود" و یا "مما فوری از راه برسد و به نقل بنشیند"، حتی از دور دست ها نیز قابل احساس و اندازه گیری است. و اما اگر مسئله ای خواست همین مردم - عزادار و بیستوه آمده نسبت به جانشینی این بساط جنایت و ناکی مطرح است، اینچنین دیگر هیچ راهی جز توسل به راهی و نظر خود آنها قابل تصور نیست. روایت مسافران و نامه های بستگان و درام های شورانگیز آن جناب که غالباً حاصل روایات یا های شریسن و آرزوهای شخصی است، بکار راوری نخواهند آمد، اینگونه حتماً به ما میسر است ما به خوش خیالی شوند ولی گرمی را بازنخواهند کرد.

اشاره به نکته ای که مکرراًست و لسی بی مناسبت نیست و این نکته که: برای ما غربت زدگان در این سرزمین های غریب اگر یای جنیندن نیست، دست کم فرصت آموختن هست. همینقدر اگر متوجه شویم که راز توفیق این ملت ها چیست - اگر همین اندازه درک کنیم که این مردم موفق را اولاً واقع بینی و ثانیاً "امکانات بیرونی"، از گزند مصیبت ها شایسته اند و دوم به دست و پای ما پیچیده اند، مطمئن داشته اند، نسیمی از راه موفقیت را طی کرده ایم. آنها قدم بر نمی دارند مگر آن زمان که برسد آن قدم، کمک تحقیق و کاوش و آمار مطمئن شوند. در مثل مناقشه نیست ولی آنجا که اراده ای آموختن و عبرت گرفتن در میان است، استدا تی ترین وساده ترین اعمال این مردم نیز جلب توجه می کند، یک کارخانه ای کنسرو سازی حالا ز سر قایت و یا با زار گرمی میخواهد حتی شکل تا زهای به محصول خود بدهد، میلیون ها دلار هزینه تبلیغ بجسای خود، میلیونها دلار دیگر ما به می گذارد تا به کمک آمار و بررسی و مراجع ببیند ذوق مردم را بدرستی شناخته و یایی گذار به آب زده است. و تازه در پی ایسن سرما به گذار ییهای کلان، به حاصل آمار گیریها بیش از ۵۰ - ۵۰ به نامی دهند که بسیار اتفاق افتاده است آمارها از واقعیت ها فاصله گرفته اند.

آمار گیریهای متعدد و مکرر قبلاً از هر انتخابات با رلمان و بیاریاست جمهوری که خود را هم نامی برای تصحیح نظرو عمل نا مردها و مردم محبوب میشود، نمونه هائی دیگر از توجه به راهی عمومی در قلمروهای سیاست است.

بنا بر این جا دارا فاسا به سران زان "حرم مطهرنا من الائمة" و دیگران گسه تحفه ای خود را با نگاه خیالات وجدانگیز، تحفه ای مقبول و ترهیدنا پذیر ملتسی یافته اند. سؤال شود، در قاصصه ای

بقیه در صفحه ۳

مردم چه رژیمی میخواهند؟

صدها و هزارها فرسنگی از آن سرزمین مصیبت زده چگونه به تمنای یکپارچه مردمی نقب زده اند که در زیر تیغ حافظان مسلمان حتی از انتخاب بوشش نیز محرومند؟

از کجا، با کدام وسیله، در کدام شرائط و چه وقت به راهی مردم، حال آنکه تمام آن ۵۰ میلیون، فقط ۲۰ میلیون نشان، ده میلیون نشان و نه، صدهزارشان پسر بسته اند؟

می توان حدس زد که مردم، خاصه مردمی که در زیر خلبا ره های آتش جانشان به لبشان رسیده است، به "مقایسه" می نشینند ولی فراموش نباید کرد که این "مقایسه" خودتهدلیل برآنت گه قرار صریح به محکومیت است، مصداق کامل آن ضرب المثل است که میگوید: "درجه شست عرق با شئی هست که جهنمیان از وحشت نبش آنها به ما رغبت پیدا میکنند".

آیا اهل "قیاس" هیچ در این زمینه فکر کرده اند که اگر مردم را بخودوا گذارند، هم مرفق عرق با خواهندگرفت و هم برمتز ما رغبت؟

نتیجه اینک:

شما حق دارید بر معتقدات خود امروز زید، شما حق دارید با وره های خود را تبلیغ کنید. شما حق دارید با مخالفان خود می خواهید که بسا قلم و زبان استدلال، و نه ششول و قلمو شلاق و دشنام، به جدل بنشینند.

شما حتی حق دارید به روسیلهای قابل تصور و پیشنها خود را با مردم در میان بگذارید.

ولی حق ندارید دیگران را که به "بهشت شما" ایمان ندارند، وحدت شکن و تک رو و رافضی بخوانید. سرنوشت چنینیست پندارهای، سرنوشت رسنا خیز و حزب الله است که در عین قدرت، بوجی خود را لو میدهند.

اگر ضرورتی بر "واقع" بعنوان تنهاس سنگر جنگ با رژیم بهیمی و فذملی حاکم، تشخیص داده اید که به درستی تشخیص داده اید، راه منطقی، راه تحمیل عقیده نیست، راه توسل به محوری است که حاجتی به کاوش و جستجو و همه بررسی ندارد - از همان گونه است که با طبیعت زندگی سازگار است.

مردم رژیمی را طابند که عاری از فساد و زورگوئی و تبعیض است. مردم نظامی را از خود میداند که حقان را در هر انتخاب "قانونی" محترم میدارد، مردم خواستار رفاهی هستند که قانون در آن بنا بر مراتب قدرت، ثروت و ضعف نمی پذیرد؛ اگر مالیاتی در کار است، میزان و معیاری نیز در میان است، اگر سازمان امنیت و پلیس و شهربانی و عدلیه ای مطرح است، حد خود را می شناسد و از فلسفه وجودی خود تجاوز نمی کند و به سبک خواجگان بر سر برهگان شهید نمی شوند، اگر قدر ره بندی به آب و زمین و نسایسوس بینوائی دل بسته است، پیوزش را به خاک میمالند، اگر جماعتی در نهایت

مناجات و رعایت قانون در گوشه ای به گفتگو و تبادل نظر نشسته اند، با کار و چماق و زنجیر بخاک و خون کشیده نمی شوند.

مردم خواهان نظمی هستند که در آن هزینه های عمرانی، به مقیاس مناطق و محلات سوزگلی ها و عقده های و صیغه های تقسیم نمی شود، مردم از حال و هوای راضیند که در آن، اگر یک روز وارد نانس با نسوی مقام منیستی، بی هیچ و بوج و تنها محض خوشا بندها با ب، جوانی را به گلوله شلول می بندد، آن طرف تر محکمه و قاضی و ضابط مقتدری نشسته است که سرگای نیراندا ز آدمکش را به سزای جنایت تشبیه می کند.

مردم، مطیع و پاسدار نظمی هستند که در آن القاب و الگوها هزاره، جوانی زینت و جنگ انداختن بر ما درات و واردات و مقاطعه های شان در زمین های زراعی زرخیز و... نمی شود.

مردم شیفته رسمی هستند که ب موجب آن از ربا ب دولت سؤال میکنند، این دهها و دهها میلیون دلار که در بانکهای خارجی خوابانده و این زنجیره ای کاخها و آسمان خراشها و کمپانیهای جورا جور که از کرانه های قیاس نوساطس تا سواحل مدیترانه ردیف کرده اند، پشت به چه دستمزدی، چه خدمتی، چه عطیهای، چه میراثی، چه گنج شایگان و بسا آورده بسته است؟

مردم و مثلاً "اهالی گیلان و مازندران" که تا بیست سال قبل، لاقلا از حق بیگ آب تنی در دریای مجاور آلودنک خود بهره مند بوده اند، طرفدار آن حکومتی هستند که بیا بد و پوس و چونند که چه تخمق می افتد که طرف یکی در سال سرتا سر ساحل مازندران و گیلان به عشرت کده ها، ویلاها، قمارخانه ها و ملاک نورچشمی ها مبدل میشود و آنها را از همان حق آب تنی نیز محروم میدارد؟

مردم خواهان آن رژیمی هستند که در آن نماینده ای مجلس آنقدر جزیره دار و کسه گریبان دولت را بچسبد و سؤال کند: وقتی دهها دهه فرسنگی پایتخت از راه محروم و هندو و نوزبا و سائل نقلیه ای عهدشاه شهید سروکا ردا رند،

وقتی در کشوری باید زلزله ای روی دهد تا هلی کوپترهای گشتی در لابلای کوهها و دره ها روستاهای نامکشوف را کشف کنند، وقتی میلیونها و میلیونها تن کالاهای وارداتی در اسکله ها بدلیل نبودن وسایل باراندازی و راه حمل و نقل به خاکروبه مبدل میشود،

وقتی هنوز مدها هزار مردم پایتخت همچنان در کودها و حلبی آبادها مثل کرم لول میخورند،...

با چه مجوز و با چه حسابی در آ مدنفتی مملکت چنان سخا و تمنا نهیه کیسه "سوار سنگورها" و "حافظ اسد ها" و "امام موسی صدرها" و سیاها و سفیدها و زردهها سرازیر است؟

مردم هواخواه و در عین حال حافظ رژیمی هستند که در آن سوری سرچا کمسی می کوبند که طرح آب و فلاب تهر را ن ۵ میلیون و بیست و نواره را به امان خدا گذاشته سرکسهای خود نماشی را به کشکول شهردار و ونیز بسته است که نکنند آن "عزیزتا ریخ" در زیر آب فنا فی الله شود.

مردم، جانبدار و نگاهبان رژیمی هستند که در آن، حق آدمیزاد، حق تخگر، حق نقد، حق پرسش بر کرسی نشسته است.

عنوان چنین نظامی "حاکمیت ملت" است که در تجزیه آن به اجزاء، با هیچ مضمون و معنای روبرو نمی شویم که از حوزه درک و درخواست حتی توده های عامی و مکتب ندیده بیرون بیاید.

یک با ربریا از رین الحرمین و پینه دوز زنجیرک خانه و کشک سا با با زار چسهی سوسکی شایه نتواند "حاکمیت ملی" و "دموکراسی" را برای شما شرح کند، اما به طبیعت آدمیزادش، با ما هییم آن بیگانه نیست. از این رو "حاکمیت ملی" همان محوری است که با جاذبه طبیعتی و عمومی خود این استعداد را دارا رد که از یک طرف، نیروهای فعال ملی را همراه با پشتیبانی قریب به اتفاق مردم جذب و از طرف دیگر ناخالصیها (ما حیسان نسخه های جهان شمول، عناصر وابسته و نان خورهای استبداد) را دفع کند.

وانگهی این اصل را فراموش نباید کرد که در مقطعی از زمان که مسئله ملی، مسئله استقلال و آزادی و عدالت مطرح است و طبقاً "تنها نیروی توسعه است نیروی ملت کار ساز است، از گرایش های مسلکی و عقیدتی کاری ساخته نیست و دلیل آن روشن است، در هیچ یک چنان جاذبه ای نیست که "تمام ملت" و یا حتی اکثریت ملت را برانگیزد.

نگاه به تجربیات موفق در جهان، نگاه به حقانیت این نظام است.

کاشندی بر سر آن کس نکوفت که تو مسلمان، هندوئی، به بودا معتقدی، زیربای آن کس را جا رونکر د که تو جمهوری خواهی، سلطنت طلبی، سوسیالیستی، سوسیال دمکراتی، کمونیستی و یا حتی در انتخاب این و آن در مانده ای. می گفت: راه ما، راه کسب استقلال و آزادی است، اگر مرد میدان، این کوی و این میدان، کاشندی میدانت که "محور" پیشنها دی او در عین حال که از جاذبه عمومی برخوردار است، یک مافی دقیق نیز هست که سره را از ناسره جدا میکند و ناسره را از نیاز داشت، بخود گفته بود که اگر "ایسن و آن" جاذبه ای گردن دنیا کی نیست، مردم میمانند و با صفای بیشتر میمانند.

حرمت اعتقادات و باوره ها، در همه حال و همه جا، محفوظ است که یکپارگی محکم "دموکراسی و حاکمیت ملی" تا کید بر تنوع دیده است بدان نشان که یکسویه خریدن و به یک نقطه خیره ماندن، عاقبتش فلج است و کوری. مهم آنست که نسیساز روز را تشخیص دهیم و به راهی که این "تنوع" را به زندگی بیوند میزند قدم بگذاریم.

گمان میکنم، هر آدم منصف و وطنخواه، هر عنصر آگاه و راه شناس، بیروا بین نظرات که در "شرایط امروز" مسئله اساسی رژیم مشروطه یا رژیم جمهوری نیست، مهم برای ما با فشاری برای حاکمیت ملیست است. وقتی ملتی بر سر نوشت خود حاکم شد، دموکراسی و حکومت قانون گسترش خواهد یافت و راهی یک فرد یا یک گروه خودگام نخواهد توانست سرنوشت مملکت را از مسیر خود خارج کند.

شرایط موجود را با جنگ عقل و بینش و مصلحت زیور و کنیم، لحظه ای خسوشه خیالیها و آرزوهای شخصی را طس لاق بگوئیم، دمی از غرض فایده بگیریم، آنگاه از قلب خود سؤال کنیم: آیا جز این راهی هست؟

بقیه از صفحه ۱

ارکستر و رهبرش

اگر خوندها مدرا مورثوند و توانایی تمام وجود و وسایرا حکام فقهی را جانشین توانین حقوقی و جزائی دوران مشروطیت کنند مملکت گستاخ میشود و کرک و مینس برادرانه در کنار هم خواهند خفت. حال آنکه این حضرت امام مدوهنداد درجه خریده و تشخیص داده است بخاطر مصالح حکومت نه فقط احکام نوین، بلکه احکام اولیهدر همیا بدبیا یکایی را کد سرد.

چرخ مدوهنداد در جای امام، البته مردم را مسیوت کرد و دولتیسی از آن حیرت انگیز تر است که "ارکستر" از "رهبر" بیسی گرفته و حضرات کارسنا سان مسائل شرعی، اعم از طرفداران فقه سنتی و هواخواهان فقه سوبیا، اینجا هم در مقام رقابت و همجسی به مناسبت زعد برخاسته اند تا کوبند این همان است که ما می گفتیم!

حضرت امام بیوسه در راهی کروهی قرار داشت که عقیده اخیرا تبلیغ و تاء کید میکردند. اصولاً قسمت عمده گرفتاری های حکومت، از روز ۲۲ سپهر ۱۳۵۷ به اینطرف معلول سماجت حضرت امام مدرمز و عهد خواهد بود که مصر "عقده داشت با بد احکام شرعی موبوا جرای بود. حضرت امام بود که تشکیل شورای نگهبان را بسا اختیار داشت تا محدود برای "ش فقهی" منتخب مقام رهبری" در قانون اساسی صادر کند. حضرت امام بوه که سرورشته کارها را از دست سرورشته داران گرفت و بسا مشرعین سردتا همه چیز صورت شرعی پیدا کند. حضرت امام بود که به حذف موسیقی و برقراری سانسور سرعی در تلویزیون و رادو مطبوعات و تاسیس شهادت های امر بمعروف و نهی از منکر فرمان داد. حضرت امام بود که اسرار دست قانون کار اسلامی بر مناسبات با "اجارات" تحریر و توسط تشوین شد. حضرت امام بود که تصور میکسرد

بقیه از صفحه ۳

روزنامه عصر تهران - کیهان - در مقاله کنا به آمیزی می نویسد:

" چندین سال جناحی منحصی با نیوه ها و ترندهای گوناگون در مقابل دولت و در واقع نظام اسلامی، صف بندی کرده و با تمسک به ایده وسع و حفظ احکام اسلامی و با ساداری از فقه سنتی و دیگر سعارهای مقدس از این قبیل، حوب لای جرح دولت و نظام گذاشته، و بطور حادی مانع از تحقق بسیاری از آرمان ها و ایده های اصیل اسلامی و انقلابی شدند و از این رهگذر چه بسیار اصول مقدس و مقبولی را که در هیچ گردن دنیا بزرگسوال کشیدند و چو... نا مقدساتی را که مقدس جلوه دادند... اکنون روزنامه های که خود مبلغ و بلندگو و بعضاً " خط دهنده جناح فوق الذکر بوده و بیستترین نقی را در جویای علییه دولت داشته است، در برخورد با فتاوی اخیر امام آنچنان عمل می کنند که تیر گوئی این جریده محترم از آغاز انتشار تا اکنون تمام هم و غم خود را مصروف تبلیغ و تفسیر و تشبیه این نظرات کرده است و آنچه مردم تا بحال شاهد بوده اند که این روزنامه علیه دولت موضع گیری

ارکستر و رهبرش

میکرده، خواب و خیالی بیش نمیکرد است..."

اشارات کیهان، متوجه روزنامه " رسالت" و مدیر آن حجت الاسلام شیخ احمد آذری قمی نماینده مجلس شورای اسلامی از " قم" است، روزنامه " رسالت" در مقاله ای بعنوان احکام و نامه های اخیر آیت الله خمینی نوشته بود:

" حتی قبل از ایجاد نظام مقدس جمهوری اسلامی، امامت در درس های خود که مربوط به حکومت اسلامی است دامنه ولایت فقیه را غیر از ولایت شکوینیه، همانند امامت ولایت امام و پیغمبر میدانند و می فرمایند اگر فردی که دارای دو خط علم و عدل باشد با خاست و تشکیل حکومت داده همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم در امر اداره جامعه داشت، دارای باشد و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند"

سلطان محمود را در حالت گرسنگی خوراک

با دنجان پیش آورده، خورد و بدیدنش نشست و گفت با دنجان خوراک خوبی است، یکی از ندیمان شرح مفصلی در قوایید با دنجان بیان کرد که با دنجان چنین است و چنان، نویستی دیگر را برای سلطان خوراک با دنجان تزیین داده بودند، اتفاقاً " محمود پیشا بیش میوه و تنقلات زیادی خورده بود، خوراک با دنجان بدیش نجیب و سوراخوردن با دنجان دچار ثقل معده شد و به یسرا افتاد، در آن حال گفت خوراکی میمیل ترا با دنجان نیست، همان ندیم در مظار با دنجان داستان ها بیان کرد، محمود گفت تو خود چنان حدیثی در فواید با دنجان می گفستی، اکنون این سخنان چیست؟ ندیم گفت من نوکر تو ام نه نوکر با دنجان، روزی که تو را با دنجان خوشت بیاید میگویم خوب است، روزی که بدت بیاید بد است"

اشخاصی که بدون فضیلت اخلاقی، بقصد

فرصت طلبی و بهره وری گرد مراجع قدرت حلقه می زند حال و روزشان همواره همین است، آنها برای خوش آمدن با دنجان چیزی نمی گویند، چیزی میگویند که مخدوم و ارباب را خوش آید و این بسته به وضع روز و مزاج ارباب فرق می کند، وطن و دین برای این جماعت معنی واقعی ندارد، وطنشان محدود منافعی است و مذهبشان حفظ این منافع، روزی که بزیید بمرسد قدرت نشسته باشد و نان و آب از راه نقسوب به بزیید تا مین شود برای بزیید مدیحه می سازند و هزاران دلیل از قرآن و حدیث می آورند که خلافت حق معاویه بوده است و بعد از آن بدر بزرگوار، هیچکس برای جانشینی وی شایسته تر از فرزند برومندش بزیید نیست، روزی هم که آفتاب بخت امویان غروب کرده و بادیه پرچم علویان و زید برای حسین بن علی و مظلومیت او روزه میخوانند و بقیه می درانند؛

زان ساکن گریلا شدستی کا امروز در مقسره، یزید حلوای نیست هیچ تردیدی نیست که همین علماء و فقیها، خطباتی که اکنون سردر کتا بیضا فرومی برند و آسه و حدیث و خبر و روایت جست و جومی کنند تا در اثبات حقانیت و مشروعیت " ولایت مطلقه" و اولویت حکومت بر سایر احکام حتی نماز و روزه بخرج بزنند، فردا در صورتی که همین حضرت امام بنا به مصلحتی صفحه را از طرف دیگرش بگذارد، با زبانی اشیات خلاف آنچه امروز میگویند آیه و حدیث و تفسیر و خبر و روایت ردیف خواهند کرد.

بقیه از صفحه ۱

مبادله انسان و اسلحه

ولی در سال ۱۹۵۳، در طی بزرگاری یکی از کنکرها های حزب سوسال دمکرات روسیدار لندن، مساله راهزنی برای تهیه پول به نفع حزب، موضوع منا حره ای بسیار داغ و طولانی شد، آنان که عقیده داشتند هدف ساقیزه و سائل نا پاک را توجیه نمی کنند، خواستار آن گردیدند که این راهزنی ها بی درنگ متوقف گردند، کنکره نیز تمیمی در قطع این کارها کرمت، ولی این سبب نکردید که راهزنی ها البته بی آن که دیگر موضوع بحثی علمی گردد، ادا مینمایند.

حتی آنان که از این عمل فی نفسه نا سنده نامی کردند، به زشتی و نکوهیدگی آن معترف بودند، نیز در آنجا کسی نبود که با فتاوی سرتو مساله را همبیا و رد و مخالفان را خاموش سازد، لنین هم به خود اجازه چنین کاری نمیداد.

در تاریخ انقلابهای اخیر فقط آیت الله خمینی است که برای هر جناحی سرگ برانگت ما درمی کند - به شرط آن که به اسلام خدمت کند، و به شرط آن که اسلام نسوا بلای با شکست حکومت کثونی حاکم بر ایران خدمت کند.

دروازه نامه مذهبی - سیاسی خمینی هیچ عملی که ملنا از حسب اخلاقی بد باشد، وجود ندارد، حال آنکه بک ارزش بزرگ دین در این است که هر نسکی مطلق نکند و ردوبه احکام خود، بسته به سراسر خط و افواج و احوال روز، حنده نسبی دهد.

ملا" اگر در سیاست با جنگ دروغ کعبن با خدعه کردن در خور فیم و جا بزیاسد،

در دین نمی توان برای آن مجوزی بیابا بر اثباتی قائل شد، ولی رزم خمینی کا رهائی می کند که نه تنها از حیث دینی محکوم است بلکه در سیاست و جنگ نیز ارزش بسیار منکوکی دارد، کروکا نگیری آدم های بی گناه کاری از این دست است.

خمینی، رفسنجانی، میرحسین موسوی و دیگر زمامداران رژیم اسلامی اگر چه همواره کوشیده اند کروکا نگیری را در لبنان - حتی آنجا که نمای آدم ههای بی گناه در میان است - به نوعی توجیه کنند و آن را منسوب به تعدید کاتی بدانند که از روی استیصال دست به جان کاری می زنند، لیکن دخالت خود را در اسن کار - چه مستقیم و چه غیر مستقیم - مدام آشکار کرده اند.

ولی کروکا نگیری ها هر چه بیشتر طول کشید و گاه و بیگاه در این زمینه هر چه حلوتر رفت، نمایان تر شد که رژیم تهران نیرویی اصلی است که برای کروکا نگیری ها، بمب گذاری ها، آدم کشی ها، سرقت هسا، قاتل قاتل مواد مخدر و همه تنبکا ریسیسای دیگر بیک سبک، بزرگ بین المللی بوجود آورده است و رهبری آن را نیز خود در دست دارد.

اگر کمونیست های خدا شناس با سست کارهای خدا خانی که انجام می دادند، دست کم این بهر غذا ب و حذانی داشتند که در ساره بود و زیان آن به جنت میردا زد، آیت الله ها و حجت الاسلام های خدا شناس ایران از اسب فساد می گمید، هیچ بروای اخلاقی به خود راه نمی دهند، حتی یکی از مردان خدا را نیز که ساسی

خود را و طلبانه برای و باطن آمده بود، کروکا نگیری کنند، برای چه؟ برای آن که بشناسند دولت های غری را زیر فشار بگذارند تا کاری از حیث سیاسی در زمان آخوندها نکنند، برای آن که صلاح مانی را که جمهوری اسلامی برای حنک سرادگشی بدان ها نیاز دارد، از ریم تهران دریغ نکنند.

اگر تا کنون کمترین تردیدی در این باره وجود داشت که ما زمان دهنده و سرکسزار کننده، اصلی این تنبکاری ها رژیم جمهوری اسلامی است، گزارشی که در روزنامه " تا سزما لی" منتشر شده، سما می اسن تردیدها را زوده است:

اگر تا کنون روم تهران با واسطه، حزب اللهی های لبنان، جنبش تنبکاریها را با زمان می داد، مدعی است که خود بدون واسطه وارد آن کار شده است، اگر نکا هداری کروکا نگیری را تا کنون به عنا صردست نمانده، خود در بیروت سرده بود، اکنون خود نکا هداری آنها را بر عهده گرفته است.

این تنبکاری سگدای است که در وی دیگری دارد، و آن اینکه جمهوری اسلامی برای نجات کسائی که از او به کروکا نگیری رفته با اسیر شده اند، هیچ کاری نمی کند. می داند چرا؟ سبک دلیل ساده، زیرا برای کسان خود هیچ ارزشی قائل نیست.

انسان برای جمهوری اسلامی فقط سبک و خد ما مله است و طرفه اینکه در این میان جمهوری اسلامی نشان داده است که برای انسان های غریبی ارزش بیشتری قائل است تا انسان ایرانی، در دسائی از برای زمامداران تهران با انسان غریبی می توان جنگ افرازد و خد و حال آنکه انسان ایرانی فقط بدنی کار می آمد که خوراک این جنگ افرازا بود.

درخواست اشتراک

بهای اشتراک: یک ساله ۲۴۰۰ فرانک فرانسه -

نسخ ماه ۱۱۰ فرانک فرانسه -

دانشجویان نصف قیمت

اینجا نام و نام خانوادگی به ماری و به حرف لانسرا

نام خانوادگی: Nam

نام: Prénom

آدرس: Adresse:

- ما بلم نشریه، قیام ایران وابسته
 دفتر سال ۱۰ به مسدود
 نشر ماه ۱۰ به مسدود
 فرانسه به حساب بانکی نشریه
 به حساب بانکی نشریه
 نشانی: ۱۰

نمبر رسید به ضمیمه ارسال می کرده.

ایمان

تاریخ

شماره حساب بانکی:

QYAM IRAN
C.C.P No: 2400118/E
PARIS

شماره حساب بانکی:

QYAM IRAN
Crédit du Nord
78, Rue de la Tour
75116 Paris
Compte No: 11624700200

بقیه از صفحه ۱

نسل تازه‌ای در جستجوی هویت ملی

این بود که اسرائیل خواستار شناختی واضح و امنیتی است که بدست نیاورده و اسرائیل خواهان سرزمین‌های هستن‌دکه از دست داده‌اند.

تا کنون تنها خاک عربی در اشغال اسرائیل بود، بلکه شناختی واضح و امنیتی اسرائیل نیز به دولت‌های عربی بستگی داشت، ولی با حواشی که هفته‌هاست در کرانه غریبی، غزه و بیت‌المقدس می‌گذرد، دیگر شناختی واضح و امنیتی اسرائیل تنها در دست دولت‌های عرب نیست، مردم فلسطین نیز در این باره حرفی برای گفتن دارند. امیدها محاسبه اسرائیل این بود که با کنار آمدن با یکایک دولت‌های عرب درگیر در نزاع، مسأله فلسطین را نیز در این راه حل ادغام کند و این بار را از دوش بر زمین نهد. اسرائیل می‌انگاشت که با رسیدن به راه‌حلی با اردن، دیگر نیازی نخواهد داشت جداگانه با فلسطین یا به‌زودی دست‌یابی به اردن و زیمان‌مداران اسرائیلی مذاکره بر سر مسأله فلسطین را چون بخش ادغام‌شده‌ای در مذاکره با اردن درمی‌یافتند.

محاسبه‌ها درست در دنیا مدارا راه مسردم فلسطین‌ها در محدوده‌ای معین دوباره به هویت تاریخی خود به عنوان یک ملت (و نه گروه‌های آوارهای که در سرزمین‌های عربی پراکنده‌اند) دست‌یابند، خود را نیرومندتر از آن نشان داده‌است که اسرائیل - و شاید پدیدارهای دولت‌های عربی - می‌انگاشتنند.

در آن روزهای تاریک در ۱۹۴۸ و ۱۹۴۹ فلسطینی‌های بسیار بدین سبب سرزمین‌های خود را ترک کردند که نیروهای مسلح اسرائیلی با وحشت براهکنی و ترور هولناک زندگی را در آنجا دبیومیر آنها دشوار و حتی ناممکن ساختند، برخی نمی‌خواستند در زیر حاکمیت دولتی یهود زندگی کنند، برخی دیگر از خوشریزی و جنگ گریختند و هنگامی که جنگ پایان گرفت، دیگر فرصتی برای بازگشت پیدا نکردند، نیز شماری بدین امید سرزمین‌های خود را رها ساختند که پس از چند روز - یا حداکثر چند هفته - به همراه ارتش‌های فاتح عرب بازگردند. به همان اندازه که بیخست با زگشت به همراه ارتش‌های عرب کاهش گرفت، به همان اندازه که فلسطینی‌ها بیشتر در یافتنده دولت‌ها متافع و مصالح خود را برآنها ترجیح می‌دهند، تلاش

بقیه از صفحه ۱

نورای نهضت مقاومت ملی ایران

در پایان، نظریه اینکه دوره دوسالسه شورای نهضت مقاومت ملی ایران، به پایان رسیده‌است، موضوع مطرح شد و پس از بحث و گفتگو در این باب، شورا به اکثریت آراء، به رئیس شورا، موریث داد که بر طبق مفاد اساسنامه، تسببت به تشکیل شورای جدید اقدامات لازم را عمل آورد.

جلسه در ساعت ۱۹ پایان یافت.

گرفت و درجا معه‌های گوناگون عربی ادغام‌شان کرد. امروز کسی بیشتر از آنان شایسته داشتن یک کانون ملی نیست.

یک تاریخچه

۱۸۹۷ - سرکازان کنکره "سال‌تداستگسار" تئودور هرنزل و تصمیم به تشکیل کنسور بیهوده فلسطین، و آغاز مهاجرت تدریجی.

۱۹۱۷ - انتشار "وعدیه لغور" (Bad Four Declaration) از سوی وزارت خارجه انگلیس که اتحادیه "کانون ملی بیهود" را در فلسطین وعده مسی داد (با لغور و زیرخا رجه، وقت انگلیس بود) نوامبر ۱۹۴۷ - سازمان ملل متحد تصمیم گرفت فلسطین به دو بخش عربی و اسرائیلی تقسیم کرد.

دسامبر ۱۹۴۷ - سران کنسورهای عربی در کنفرانسی در قاهره این تصمیم سازمان ملل را رد کردند.

۱۹۴۷ - ۱۹۴۸ - نخستین درگیری‌های مسلحانه

مه ۱۹۴۸ - تاسیس کشور اسرائیل

۱۹۴۸ - ۱۹۴۹ - نخستین جنگ اعراب و اسرائیل

۱۹۵۶ - دومین جنگ اعراب و اسرائیل

۱۹۶۴ - تاسیس سازمان آزادی بخش فلسطین

۱۹۶۷ - سومین جنگ اعراب و اسرائیل

۱۹۷۳ - چهارمین جنگ اعراب و اسرائیل

۱۹۷۴ - سازمان آزادی بخش فلسطین از طرف سازمان ملل متحد رسمیت شناخته می‌شود

۱۹۷۶ - سازمان آزادی بخش فلسطین به عنوان یک نهاد بیندیه قانونی مسردم فلسطین به‌تحت دبه عرب پذیرفته می‌شود.

نوامبر ۱۹۷۷ - سفر تاریخی انور لسانا دات به اورشلیم

ستامبر ۱۹۷۸ - عقد موافقتنامه کمسب دیوبید بین مصر و اسرائیل و ضمانت آمریکا به عنوان واسطه این موافقتنامه

مارس ۱۹۷۹ - عقد قرارداد صلح بین مصر و اسرائیل در اورشلیم - کشورهای عربی با مصر قطع رابطه کردند و مصر از اتحادیه عرب بیرون شد.

ژوئن ۱۹۸۲ - حمله نظامی اسرائیل به لبنان

نوامبر ۱۹۸۷ - برگذاری کنفرانس فوق العاده سران عرب در عمان و گسودن راه برای بازگشت مصر به اتحادیه عرب - کشورهای عربی بتدریج روابط با مصر از سر گرفتند.

دسامبر ۸۷ - ژانویه ۸۸ - آغاز درگیری‌ها در کرانه غریبی، نوامبر غزه و بیت‌المقدس

و پشتیبانی آن جناب را از زهد بی‌وقفه ملت ما برای پایان دادن به اشغال فلسطین و نیل به حقوق ملی غیر قابل انکار خود که در برده رنده حق بازگشت به میهن، حق خودمختاری و حق تاسیس کشور مستقل فلسطین است، حقوق العاده‌ستایش می‌کنم و برای شما آرزوی سلامت، خوشبختی و سرور دارم.

با سرعفات - رئیس هیات اجرایی سازمان آزادی بخش فلسطین و فرمانده کل نیروهای انقلاب فلسطین

برای اشکا به نیروی خود در آنها قدرت افزون تری گرفت. آثار این به‌خود ایستادگی و اعتماد بنفست بتدریج نمایان شد.

اگر سادات در جنگ اکتبر ۷۳ ثوابت بر افسانه شکست‌ناپذیری اسرائیل خلسل وارد آورد، امروز جوانان فلسطینی در کرانه با ختری و نوامبر غزه هستن‌دکه دارند رنگ سرافکنندگی و ترس و زبونی را از چهره عربی می‌ستردند.

این جوانان فلسطینی نوامبر غزه یا کرانه غریبی که با مشت خالی یا پرا زنگ بسه رویا روشی نظامی میان‌برابرا مسلح اسرائیل می‌رود، دیگر آن عربی نیست که شکست از اسرائیل را به عنوان یک سرنوشت ناگزیر پذیرفته بود.

نیرویی که تا زه آغاز زایلیدن کرده است، برای نخستین بار زما مداران اسرائیلی را دست‌یاب کرده‌است که با یدچسارهای اندیشید، برای نخستین بار در یک مسأله مهم سیاست امنیتی اسرائیل، شکافی در این کشور ایجاد کرده‌است که زرافس دولت تا ارکان جا معمی رود.

در دوسوی درگیری، برای نخستین بار دو نسل از جوانانی با یکدیگر روبرو شده‌اند که یکی افتخارهای پیروزی‌های پیاپی را دیگر چون تجربه‌ای شخصی بیادندارد و دیگری سرافکنندگی‌های شکست را در باره این جوانان عربی دیگر نمی‌توان به اندرز و رهنمود زما مداران کهنسسال اسرائیلی رفتار کرد که: سرش را بشکند و آنگاه برای دلداری، به‌دانش گسرد و بریزد، اوسرش را برای شکستن جلو می‌گیرد، ولی دامن برای گرفتن گردن می‌گشاید، در افکار عمومی اسرائیل نیز سوچ حمایت اگر نه هنوز از استقلال فلسطین، دست‌کم از صلح پایداری که فلسطینیان را به حقوق خود برساند یا لایمی گیرد، جنبش "ملح" اکنون یک نشانه بارز آن است. از یبیدایش یک کانون ملی برای فلسطینی‌ها گزیری نیست، این را، قاعدتا "اسرائیلی‌ها" با ید خوب بفهمند، آنان با ید قدر بسک کانون ملی را بهتر از بسیاری مردم دیگر بدانند، و هنگامی که یهودیان در اروپا در آتش کینه‌های نوادی می‌سوختند، در فلسطین آن کانون ملی برای ایشان فراموش‌آمد.

فلسطینیان نیز در این چنددهه نشان داده‌اند که نمی‌توان هویت ملی را از ایشان

پاسخ یا سرعفات به تکراف دکتر شاپور بختیار

جناب آقای شاپور بختیار،

بیا محمایت جناب بیانی را از زهد بی‌وقفه در خاک اشغال شده فلسطین، دریافت داشتم.

از جناب بیانی به خاطر ابراهیم دردی با ملت فلسطین که دستخوش اعمال وحشیانه اسرائیل قرار گرفته، سپاسگزار می‌کنم

بقیه از صفحه ۱

تغیلات‌های چند قرنی

و دستی دیگر بر شاهانه ما رگس، آن دورا به آراش دعوت کرده می‌گوید: در مقایسه با آنچه خمینی بردستورها و حکام من روا داشته، آنچه برتعالیم شما رفته‌است، چیز اندکی است.

راستی اگر بیامیر سراسر خاک برمی‌داشت و در جماران بر آیت‌الله خمینی ظاهر می‌شد، بر او چه می‌گذاشت؟ بر او همان می‌گذاشت که در زمان معروف "سراسر دوران کارما زوف" بر مسیح گذاشت هنگامی که ظاهر شد تا به تورکما دا، مفتش بزرگ کلیسا، اعتراض کند چرا به نام خستدا و کلیسا این همه ستم بر بندگان خدا و پیروان کلیسا روا می‌دارد.

می‌دانید مفتش بزرگ به مسیح چه گفت؟ عذر نخواست؟ از جلالت سربه‌زیر نیفتد، بیاهنیا ورد، وعده جبران خطاهای خود را نداد، بلکه چشم در چشم مسیح دوخت و بدو گفت: به همان جای اولت برگرد، وگرنه دستور خواهم داد تا سورا نیزمانند همه آن کسانی که اقتدار و اختیار مطلق کلیسا را مورد انتقاد قرار می‌دهند، به سزای اعمال نا پسندیده‌ات برسانند.

گفت درست است که ما اینک داریم به نام تو و در دفاع ازتعالیم تو حکومت می‌کنیم، لیکن حکومت ما لحنی دارد که نمی‌توان به خاطر پاره‌ای دستورهای تو از آنها گذشت، مملحت حکومت کلیسا بالاتر از آموزه‌های دینی است که روزی کلیسا به خاطر ترویج آنها بنا شد، و اکنون کلیسا خود را برای مملحت‌هایی شده‌است که بسا مهم‌تر و بالاتر از آن تعالیم است.

وی به مسیح گفت به جای اولت برگرد، وگرنه بلائی بر روزگار تو خواهیم آورد که وفا درترین بیروا نت نیز نتوانا نندتورا بجا آورند. تورا به‌دگه هفتیش عقاید خواهیم خوا تودر آنجا اعتراف خواهی کرد که دروغگوئی بیش نیستی و برای لطمه زدن به تعالیم مسیح دعوی مسیحیت کرده‌ای. بدان که ما حکومت کنندگان کلیسا امروز مصلحت دین تورا بهتر از خودت تشخیص می‌دهیم.

ومی‌بیند اید اگر برآستی حضرت محمد بر خمینی ظاهر می‌شد به خاطر بدعت‌هایی بیابایی که وی در دین آورده‌است، او را موردنا زخواست قرار می‌داد، پاسخ‌هایی جز آن می‌شنید که مسیح از تورکما دا مفتش بزرگ شنید؟

خمینی به پیا میرا سلام می‌گفت از تعالیم تودر جهان قرنها ستا شری برجای نامانده‌است، در همه جای جهان سلاطین گوش به فرمان امیرا لیس و صهیونیسم سرنوشت مسلمین را بدست گرفته‌اند و تا زه با بقدرت رسیدن من در ایران، جهان‌نیان دریا فتها ندکه اسلامی نیز وجود دارد، البته تعجب پیا میرا از بدعت‌های خمینی چندان بزرگ بود که از شنیدن واژه‌های ناآشنای صهیونیسم و امیرا لیس تعجب زیادی نمی‌کرد.

خمینی می‌گفت: نگاه کن و ببین آنچه من برای دفاع از قوانین شرع بقیه در صفحه ۱۱

فرهنگ ایران

محمد جعفر محبوب

لسان الغیب شیراز صدر نشین دیوان غزل (۶)

از میان بیت‌هایی که به عنوان نشانه ایجا زندقه گردیدیم، در دو بیت به شاه ترکان اشاره شده است: شاه ترکان چو پندیدوبه جا هم انداخت دستگیرا نتود لطف تهمتن چه کنم و نیز: شاه ترکان سخن مدعیان می شنود شرمی از مظلمه خون سیا ووشش بساد

با این که فراسیا با اقوام تورانی ترک نیستند و شاهای از اقوام هندواروپایی به شمار می آیند، به دلایلی که جای بحث آن در این جا نیست در شاهنامه حکیم طوسی، و به تتبع او در سایر آثار ادبی، ترک خواننده شده اند و امروز در ادب فارسی نامورترین "شاه ترکان" فراسیا با ست ویا سرزبان را ندانند این ترکیب، بدون قریبه‌های دیگر، ذهن ایرانیان را متوجه فراسیاب می‌شود. ما هم اشاره کردیم که در بیت نخست به داستان بیژن و منبیره و در بیت دوم به داستان غم انگیز سیاوش اشارت رفته است، اما این تمام مطلبی نیست که در این دو بیت مندرج است: شاه شجاع از جانب مادر فرزند زنی ترک بود و شاه او به ترکان (= ترکمنان و مغولان) شباهت داشت: چهره مدور و مسطح و چشم‌ها تنگ و بر خوردار از زیبایی ترکان، به همین سبب بسیار بسیار محتمل است که ترکیب شاه ترکان در این دو بیت، علاوه بر معنی ظاهری آن، که فراسیاب است، تحریض و کنایه‌ای نیز نسبت به شاه شجاع داشته باشد. اما با زکار به همین جا نیز پایان نمی یابد، در بیت نخست خواجه به داستان بیژن و منبیره اشاره کرده است و می دانیم که منبیره بر بیژن مهر آورد و او به وسیله سپهسواران بیخود ساخت و به خاک توران به قصر خود برد آن جا به هوش آورد، بیژن اگر چه از این ماجرا نگران شد اما به معشوق چیزی نمی توانست گفت، ناگزیر با او به عسرت نشست و خیر این ماجرا از توشی وجود خیرچینان بیخود فراسیاب رسید و بیژن را گرفتند و در چاه زندانی کردند و منبیره را نیز زنجیرهای بر انداختند، سپس رستم در لباس با زرگانان به توران آمد و بیژن را از چاه برها نید، البته در داستان بسیار مفصل تر از این است و شاخ و برگ‌های بسیار دارد اما آنچه ما از آن داستان برای درک بیست خواجه نیا زدا ریم همین قدر است که گفته شد. اگر این اطلاعات را با این نکته که مرده به ششام قطب الدین تهمتن، دانش دوست و ادب سرور و مهربان فرمان روی هرمز و جزا فرخلیج فارس بوده و همگان کسی است که خواجه در بیستی دیگران را "یا دشه بحر" می خواند و آن بیت را نیز پیش از این نقل کرده ایم - آن گاه شعر معنایی کامل "تازه - جزمی ظاهری - به خود می گیرد و آن این است که چون شاه شجاع به من بی لطفی کرد و مرا از نظر انداخت، اگر لطف تهمتن (قطب) لدین تهمتن (دست گیر نشود چه چاره می توانم ساخت؟ و درج این همه معانی و نکته‌های گوناگون با یک ترازی موی و رعایت تناسب‌های لفظی و معنوی و تاریخی و داستانی و تلفیق آن‌ها با یکدیگر کار ذهنی تواننا و برخوردار از زینوع است و حاصل آن به عجا زبشت می ماند تا به کرامات و خوارق عادات.

بیت دیگر نیز در ظاهر اشاره است به داستان غم انگیز سیاوش که بر اثر سخن چینی بدگویان بی هیچ جرمی خونی به تیغ قهر فراسیاب ریخته شد و در با چو شیدن خون وی و انتقام این قتل داستان‌ها پیدا ختاند و در حال و حال و مظلمه آن برگردن فراسیاب بیما نند اما با علاوه بر این، شاه ترکان، مانند بیت قبلی اشاره به شاه شجاع دارد و تراژدی سیاوش کنایه‌ای است از بی گناهی که مدتی در زندان وی بسربرد. این زندانی بی گناه، خواجه جلال الدین تورا شاه است که در گزارش وزارت شاه شجاع در کمال اخلاص و یکدلی و کفایت خدمت کرد، و روزی بدانند ایشان مکتوبی از زبان وی جعل کرده برای خصم شاه شجاع فرستادند و در نتیجه قاصد در راه دستگیر شود "قرار" کنند که این تا توران شاه به برای شاه محمود فرستاد است. جلال الدین تورا شاه به زندان افتاد، اما شاه شجاع کسی نبود که بدین آسانی فریب بخورد، در پی کشتن ما چرا بر آمد و سیدی زرق پیشه و ریاکار را که مر به جعل نامه داده بود بشنخت. کاتب نامه منبیره مزور بودن آن اقرا رکورد و توران شاه با عزو افتخار از زندان برآمد و خواه او به عقوبت رسید. خواجه به این نکته، اخیر نیز در غزل دیگری - سخت زیبا - اشاره می کند که مطلع آن ایکن

جریان طوفان نوح اتفاق افتاده و در بعضی تفسیرهای مغلط شده است اشاره دارد و آن اینکه نوح به امر خدای پیش از سوار شدن به کشتی و آغاز شدن طوفان مشتکی خاک از زمین برداشت و چون خدای خواست تا طوفان منقطع شود آب‌ها در زمین فرو نشیند، نوح را بغر مود تا آن مشت خاک را به آب انداخت و طوفان ساکن شد.

ملاحظه این گونه نکات و ریزه کاری‌ها که را اندیشه‌های است به پنهان وری اندیشه، حافظ و بعد است که تا کنون کسی از این همه خوانندگان این دیوان عزیز آسانی، به تمام چرب دستی‌های هنری وی را برده باشد: در ره عشق سدگس به یغین محرم راز

هر کسی بر صفت فهم کمانی دارد برای این که این بخش از گفتگوبه‌ها یا آن آید و با سبب سبب دیگر و روم غزلی را با دمی کنیم که با زبانه هر غزل عاشقانه است و بعد نیست که جمعی سا ده دلان آن را به عشوان "بیت موزی" حافظ و هم چنین با زنی او "عشق بسه جنس مذکر" علم کرده و بدوی را می نیز گفته باشند. غزلی است به نسبت دراز (۱۲ بیت)، به احتمال بسیار قوی خطاب به شاه شجاع، و نکته مهم در آن این است که خوانندگان ملاحظه کنند که در این چه قدرت و تسلط شعر ستایش آمیز و نیز گفتگوهای مربوط به روابط شخصی خود با شاه را در صورت غزلی عاشقانه و بسیار لطیف فراموش کرده است:

بنتی دارم که گرد گل ز سبیل سایه بان دارد بهار رعای رضی خطی به خون ارغوان دارد غبار رخ پویا نید خورشید رخسار ببار بقای جاودانی ده که حسن جاودان دارد جو عاشق می شدم که بر دم گوهر مقصود ندانستم که این دنیا، چه موج غم نشان دارد زحمت جان نشاید برد کرد هر سو که می بینم کعبین از گوشه‌ای گذشت و تیراندگان دارد ز رو قد دل حویت مکن محروم چشم را بدین سرخسما شهنشان که خوش آیی بان دارد به فتراک ارهمی بندی خدا را زود صدم کن که آفت‌هاست در تاه غیر و طالب رازبان دارد جودا مظهره افنا ندر کرد خا طر عساق

به نما ز سبیل گوید که از زمانه بان دارد جود و رویت بخندد گل معوردا می ای بلبل که بر گل اعتماد نیست و رحمن جهان دارد ز خوف هجرم ایمن کن، اگر امیر آن داری که از زخم به دستمان خدایت درمان دارد بیخشان جرعه‌ای بر خاک و حال اهل شوکت پرسی که از زمیند و کی خسرو فراوان داستان دارد خدا را داد من بستان از او ای شهنه مجلسی که می با دیگری خور دست سر بر من گران دارد چه عذر بیخ خود گویم که آن عیار شهر آشوب به تلخی کست حافظ را و شکر در دهان دارد این گفتگورا به همین جا پایان می کشیم اگر چه ده‌ها غزل از این گونه در دیوان خواجه می توان یافت و مشتاقان را به دیوان عزیز وی حواست می دهیم که به دنبال این کار بر آید و آنچه در نظری آورند در حاشیه دیوان با جایی دیگر با دقت و با مراجع تاریخی تطبیق کنند (از این گونه مراجع نیز سخن خواهیم گفت). البته ممکن است در ضمن گفتگوها ز مباحثی دیگر، با زانام مددوی، یا مرده از معاصران خواجه در میان آید اما در آن حال مطلب جنبه، معترضه در دو مربوط به بحث اصلی نیست.

من از نوع می و مطرب ندیدی زین پیش هوای مغ جیگا نم در این آن (می و مطرب) انداخت کنون به آب می لعل خرگه می شویم نصیبه ازل از خود نمی توان انداخت

خرگه زهد مرا آب خرابات ببرد خانه، عقل مرا آتش خم خانه بسوخت چون پیاله دلم ز توبه که کردم بشکست همه جلاله جگر می می و پیمانان بسوخت

اساس توبه که در محکم چو سنگ نمود بین که جام زجا چنی چه طرفه اش بشکست بیا ریاده که در بارگ - آه استغنا

چه با سبان و چه سلطان، چه هوشیار و چه مست مقلب طاعت و بیمان و صلاح از من مست که به پیمان کشی شهره شدم روزا لست من همان دم که وضی ختم از چشمه عشق حار تکبیر زدم یک سره بر هر چه که هست

ملاطمم به خرابی مکن، که مرشد عشق حوالتم به خرابات کرد روز و نغمه است و این از مواردی است که جمله حافظ مستقیم و بی لافه است:

سوء زهد فروشان گران جان بگذشت وقت رندی و طرب کردن رندان برجاست چه ملامت بود آن را که چنین با ده خورد؟ این چه عیب است بدین بی خردی، وین چه خطاست با ده نوسی که در او روی وریایی نبود بهتر از زهد فروشی که در او روی وریاست مانه مردان ریا بییم و حریفان خفاقی وان که عالم بیست بدین حال گواست فری (واجب) آیزدیگزاریم و به کس بدنگیم و آنچه گویند روانیست نگوییم رواست چه شود گمن و تو چنده نام با ده خوریم با ده از خون زران است، نه از خون شاست پیش از واپسین بیت، خواجه حدیثی از نیکم بردی و انشا نیت و اخلاق را بر نامه، خود تقوا می دهد: آنچه خدا واجب کرده است انجام می دهیم، به کسی بد نمی کنیم و نارواها را روان نمی بیند، از خیرین بیت ربا عی معروف خیام را به یاد می آورد و گویم از آن ایها میا فته است: ای مفتی شهر از تو پیر کار ترسیم با این همه مستی از تو هشیار ترسیم تو خورن کسان خوری و ما خون زران انصاف بسده کدام خون خوار ترسیم من نخواهم کرد ترک لعل یا روجا می زا همدان معذوردا ریدم، که اینم مذهب است در کنج دماغ مطلب جای نصیحت کسان گوشه پرا ززمه، جنگ و ربا با است حافظ حدیث را عاقل و رند است و نظریات بس طوره لازم ایام شباب است مقدسی های مبارز الدین محمد مظفری شکوه می کند و او را - بر طبق معمول - محتسب می نامد، و در عین حال به طری لطیف و نامحسوس بدو هشدار می دهد که این سپهر بلند به کسری و پرویزان ندادده است تا به نایب الحکومه، شیراز چه رسد، برای ما آوردن تمام این غزل عبرت انگیز مقدور نیست. دوسه بیستی از آن را نقل و دوستان را به مطالعه، دقیق آن دعوت می کنیم: اگر چه با ده فرح بخش و با دکل بیزاست به نایب جنگ مخور می، که محتسب تیز است مراجعی و حریفی گرت به جنگ افتد به عقل نوش، که ایام فتنه انگیز است ... ز رنگ با ده بشویم خرگه‌ها در اشک که موسم ورع روزگار بر هر یزاست سپهر برنده پرویزی (= غربالی) است خون افشان که ریزه اش سرگسری و تاج پرویز است ...

فقیرم در صدی مست بود و فتوی داد که می حرام، ولی به زمال اوقاف است در باب تحلیل این بیت و نشان دادن زیبایی‌های و تشابه‌های آن، با یکدیگر مفسره را سیا کرده و اکنون مجال آن نیست!

حافظ مرید جامی است ای صاب برو و زینده بندگی برسان شیخ حسام را

گر چه بدنامی است زده اما قتلان ما نمی خواهیم سنگ و سنگ و نام را با ده در ده چند زاین باد غرور خاک سرسرفس تا فرجام را

مردم را ز دل سیدی نمود در سر کار رخا با ت کنند ایمن را

مادریاله عکس رخ یا ر دیده اسم آئی بی خسرو لذت توب مدام ما ترسم که صرفه‌ای نسرود روزیا زخواست نان حلال شیخ زاب حرام ما

رونی عهدش با است دگرستان را می رسد زده کل بلبل خوش الحان را در این غزل آزادی جلال الدین تورا شاه و تکیه زدن وی بر مستند قدرت را چنین مژده می دهد: ماه کنعانی من مستور صراحت تو شد

وقت آن است که بدو در کتی زندان را ولزم به یاد آوری نیست که در این بیت نیز اشارتی لطیف به قصه حضرت یوسف رفته است، اما خواجه به همان شیوه غیر مستقیم خویش - که از آن سخن خواهیم گفت - به حریفان و خصمان تورا شاه می تازد: ترسم آن قوم که بر در دکنان می خندند در سر کار رخا با ت کنند ایمن را

یا مردان خدا باش که در کتبی نوح هست خاکی که به آبی نخره طوفان را ... حافظ می خور و رندی کن و خوش باش ولی دام تزویر مکن چون دگران تورا شاه در بیت دوم: "یا مردان خدا ... با علاوه بر ظاهر صریح و روشن و معنی آشکار آن به یک حادثه کوچک که در

حافظ مرید جامی است ای صاب برو و زینده بندگی برسان شیخ حسام را



یکشنبه ۲۷ دی

به گزارش را دیوتیرا ن، نیروهای جمهوری اسلامی دوشنبه شب مرحله سوم عملیات بیت المقدس ۲ را در منطقه "ما ثوت" واقع در کردستان عراق آغاز کردند و ۱۵ کیلومتر دیگر از خاک استان سلیمانیه را اشغال کردند که براساس گفته های جمهوری اسلامی مجموعاً راضی اشغالی را از آغاز عملیات بیت المقدس به ۲۵ کیلومتر میرساند.

عراق ادعای تهران را تکذیب کرد و اعلام داشت که عملیات جمهوری اسلامی در نیروهای عراقی حملات جمهوری اسلامی را به عقب رانند.

عراق اعلام کرد هواپیماهای آن کشور ظهر امروز تا سیات نفتی جزیره لوان را بمباران کردند.

۱۲ ایرانی که جزو سرنشینان یک هواپیمای روسی آکروفلوت، پرواز مسکو ها و آنجا بودند با استفاده از توقف فنی هواپیما در فرودگاه هاننون برلین دولت برلین تقاضای پناهندگی سیاسی کردند.

پنجشنبه ۱ بهمن به گزارش را دیوتیرا ن بیش از دو بیست و هشتاد قطعه شهاب متبقیه و تا ریخی که قدمت

بعضی از آنها به سه هزار سال پیش می رسد در منطقه کرمانشا کشف گردید.

جمعه ۲ بهمن به گزارش منابع کشتیرانی خلیج فارس، سحرگاه امروز یک نفتکش ۱۱ هزار تنی، تروژی به نام "ها ویل" که به سوی دویسی حرکت می کرد در جنوب خلیج فارس مورد حمله قایق های تندرو جمهوری اسلامی قرار گرفت. قایق های جمهوری اسلامی کمتر از ۴ ساعت بعد یک نفتکش با نامی به نام "توباز" را نیز مورد حمله قرار دادند.

سیدعلی خامنه ای در مراسم جمعیه دانشکده تهران، با تریسیم دورنمای یک حکومت مطلقه فردی گفت ولایت فقیه اساسی ترین امر برای به حکومت اسلامی است. وی افزود: آن چیزی که در حوزه اختیار دستگا ه های قانون گذار، اجرائی و قضائی است بخاطر ارتباط و تکامل به ولی فقیه است و الا بخودی خود حتی مجلس قانون گذاری حق قانون گذاری ندارد.

نهیضت آزادی به رهبری مهندس بازرگان طی بیانیه ای که اخیراً منتشر کرده است فتوای آیت الله خمینی را مقدمه ای برای برقراری یک دیکتاتورگی کامل در ایران دانسته است.

"ادوار بالادور" وزیر اقتصاد و دارایی فرانسه در آغاز دیدارهای رسمی از کشورهای عربی وارد عربستان سعودی شد و با ملک فهد دیدار کرد. وی سپس از یوتپی، دوی، کویت واردن نیز دیدار خواهد کرد.

یک سخنگوی نظامی عراق اعلام کرد که یک هلیکوپتر نظامی عراقی حامل ژنرال "عبدا لعزیز" برای هیمن لحدینی" فرمانده سپاه پنجم عراق و چند افسر ارشد دیگر بعد از ظهر امروز در کردستان عراق سقوط کرد و سرنشینان آن به قتل رسیدند. سخنگوی عراقی ادعای جمهوری اسلامی را مبنی بر این که هلیکوپتر مذکور با آتش دفاعنده هواپی سپاه پاسداران سرنگون شده است تکذیب کرد و اظهار داشت این هلیکوپتر در فاصله چند صد کیلومتری از مرز ایران سقوط کرده است.

بالا دور "در دیدار ریاست سران سعودی به آنها اطمینان داد که تلاش های عادی سازی روابط با تهران به هیچ روی سیاست دوستی و همکاری با کشورهای عرب را مورد تردید قرار نمی دهد و آرایش درباری فرانسه را در خلیج فارس تغییر نخواهد داد.

حسینی مبارک رئیس جمهوری مصر، امروز با زمسلسله دیدارهای از چند کشور اروپایی و ایالات متحده گردید. در مسددر مذاکرات حسینی مبارک، مسئله جنگ جمهوری اسلامی و عراق، بحران خلیج فارس و مسائل اعراب و اسرائیل قرار خواهد داشت.

ملک فهد پادشاه عربستان سعودی از شورای امنیت درخواست کرد با فشار وارد آوردن به جمهوری اسلامی این رژیم را وادار سازد به جنگ با عراق پایان دهد. در این میان کانادا نیز اعلام داشت که از قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت جانبداری میکند و خواهان اجرای فوری آتش بس در جنگ جمهوری اسلامی و عراق است.

واشینگتن تا بیز به نقل از یک مقام وزارت خارجه آمریکا نوشت چین و کسره شمالی ۶۰ تا ۷۰ درصد دنیا زمنند بهیای جنگی جمهوری اسلامی را تا مین میکنند. حدود ۲۰ درصد دیگر از دنیا زمنند بهیای تسلیحاتی جمهوری اسلامی از کشورهای بلوک شرق و ۲۰ درصد بقیه از کشورهای غیر کمونیستی مانند برزیل و سوئد تا مین میشود.

به گزارش خبرگزاری فرانسه "پیتسبرگ" مدیسون یک مو سسه سلحه سازی عظیم آریشی که متهم اصلی پرونده فروش غیرقانونی سلحه به جمهوری اسلامی است و از پانزده سال گذشته در زندان بسر می برد در یک پرونده دیویتی اعتراف کرد که بطور مخفیانه ۳۵۰ میلیون دلار سلحه به جمهوری اسلامی فروخته است.

همزمان با ادامه محاکمه عباس حماده ترورست لبنانی وابسته به جمهوری اسلامی در شهر دوسلدورف، یک آلمانی دیگری به نام "رالف زودولف شرای" در لبنان ربوده شد. بدنیال آن "هانس دیتریش گنشر" وزیر خارجه آلمان در فرودگاه فرانکفورت با علی اکبر ولایتی دیدار و گفتگو کرد. ولایتی به گنشر اطمینان داد که جمهوری اسلامی تمام تلاش خود را برای آزادی گروگانهای آلمانی بکار خواهد برد.

آخوندزاده کارگردان فیلم "تولستان" و اظهار داشت چنانچه دولت انگلستان و کلیسای این کشور به آزادی چهار رگروگان جمهوری اسلامی در لبنان بیاری دهند، جمهوری اسلامی نیز برای آزادی دو رگروگان انگلیسی از جمله تری ویت کوش خواهد کرد.

آخوندزاده همچنین اعلام کرد که بعد از ۸ سال دادرسی، سرانجام دادگاه عالی لندن با صدور رأی به نفع رژیم تهران اجازه داد که جمهوری اسلامی دورولزرویس ضد گلوله متعلق به شاه فقید را تصاحب کند.

ارزش این دو اتوموبیل در حدود ۵۰ میلیون فرانک است.

پنجشنبه ۸ بهمن وزیر خارجه عربستان سعودی، با پیامی از سوی ملک فهد برای گوربا چف، وارد مسکو شد. وی بنام تمامی کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، خواستار اجرای قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت شد.

فرماندهی نظامی سوریه در بیروت به ریاستدگان "رالف رودولف شرای" اظهار کرد که وی را رها سازند.

جمعه ۹ بهمن علی اکبر ولایتی که از زمین دیدار میکنند این شهر اعلام کرد که جمهوری اسلامی پیشنها دشوری را بر سر تشکیل یک ناوگان بین المللی یا پرچم زمان ملل متحد به منظور تضمین آزادی کشتیرانی در خلیج فارس مخالفت است.

شیخ محمد حسین فضل الله یکی از رهبران حزب الله لبنان، در خطبه پیش از نماز جمعه دانشگاه تهران به استکبار جهانی هشدار داد و از توطئه علیه جمهوری اسلامی خودداری کند و الا توسط به هر وسیله ای برای دناغ رژیم تهران مجاز و حلال اعلام خواهد شد.

یک هیئت جمهوری اسلامی به سرپرستی کمال خرازی سرپرست ستاد تبلیغات جنگ وارد بیروت شد.

به گزارش منابع مستقل دریایی، یک کشتی که روز چهارشنبه گذشته به نجات نفتکش قبرسی "اورال کیب" می شتافت مورد حمله هواپیماهای عراقی قرار گرفت و دو تن از سرنشینان آن کشته شدند.

شنبه ۱۰ بهمن هاشمی رفسنجانی ضمن دیدار با سفیر شوروی در تهران اعلام کرد که رژیم تهران آما ده است به شوروی کمک کند تا نیروهای خود را از افغانستان خارج کند مشروط بر این که افغانستان بعداً تحت نفوذ آمریکا قرار نگیرد. از سوی دیگر سفیر شوروی از رفسنجانی خواست قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت را بپذیرد.

لسان الغیب شیراز صدر نشین دیوان غزل

ببر ما گفت خطا بر قلم صنع سرفوت آفرین بر نظریاک خطا پوشن بساد
زا هدر شراب کونرو حافظ بیاله خواست تا در میانها، خواسته، کردگار چیسنت
بیا ربا ده که رنگین کنیم جامه زرق که مست جام غروریم و نام، هشیاری است دلش به ناله میا زار و ختم کن حافظ که رستگاری جا و بدر کم آزاری است
روی تو مگر آینه لطف الهی است حقا که چنین است و در این روی و بر این نیست زا هدهدم بند ز روی تو، زهی روی هیچ ز خدا شرم و ز روی شوخیا نیست
مکن به نامها میا هی ملامت من مست که آگه است که تقدیر بر سرش چه نوشت؟ قدم در بیخ مدار از جنازه حافظ که گره غرق گناه است می رود بسخت
در همین زمین است غزل بسپا و معروفی که با رهبران خوانندگان خوش آواز نیز آن را خوانده اند و تمام ایرانیا ن زمزمه این سرود پیشتی را در گوش جان خویش دارند بدین مطلع :
عیب رفتان مکن ای زا هدبا کیوه سرشت که گناه دگری بر تو نخواهد نوشت و در طی آن چنان که روش اوست، بویا مآورا میدومشگر به روزی و سر آمدن شبان ظلمانی جور و ستم و ریاکساری است گوید :
نا امیدم مکن از باغچه لطف ازل تو بس کرده، همدانی که، که خوب است و که زنت !
عیب حافظ گو مکن واعط که رفت از خانقا ه بای آزادان نسنده، اربهای رفت، رفت زا هدغور داست، ملامت نبرد راه رندا زره تیا ز به دار السلام رفت نقدلی که سود مرا، صرف با ده شد قلب سیا ه بود، از آن در حرام رفت

دیگر مگو نصیحت حافظ، که ره نیسافت گم گفته ای که باده، نایب به کام رفت حافظ با کلمات "نقد" و "قلب" و "دل" بازی هسائی بسپا ردا رده که میداست توفیق یا بیم و در هنگام بحث از ارزش هنری شعر خواهد در این قسمت نیز سخنی بگویم.
بیومعالجت خود کن ای نصیحت گوی شراب و شاه شیرین گرازیانی داد ؟
ز جیب خرقه حافظ چه طرف بتوان بست ؟ که ما صمد طلبیدیم و او صنم دارد
بشارت بر به کوی می فروشان که حافظ توبه زهره ریبا کرد
حدیث عشق ز حافظ شنونه ارواعظ اگر چه صنم بسپا در عسارت کرد
حافظ مکن ملامت رندان، که در ازل ما را خدا زهره ریبابی نیاز کرد
نفاق و زرق نخست صفای دل حافظ طریق رندی و عشق اختیار خواهم کرد
حافظ اغنا دگی اردست مده زان که حسود بفرض و مال و دل و دین در سر مغزوری کرد
حافظ شراب و شاهد رندی نه وضع صمت فی الجملة می کنی و فرومی گذارمت
باده با محتسب شهرنشینی حافظ بخورد با ده ات و سنگ به جسم اندازد
دمی باقم بسر بردن جهان یکسر نمی ارزد به می بفروش دلیق ماکزاین بهترینی ارزد به کوی می فروشان به جا می بر نمی گیرند زهی سجاده تقوی که یک ساغر نمی ارزد
حافظ به حق قرآن کز زرق و نیند باز آ بی باشد که گوی عیسی داین جهان توان زد
دوس از این غصه نخفتم که حکیمی می گفت حافظ ایست بود جای شکایت بسا شد

دلیق و سجاده حافظ ببرد با ده فروش گوشراب از کف آن ساقی به وش بساد
رخانقا به می خانه می رود حافظ مگر زمستی زهره ریبا به هوشن آمد
زا هدا رندی حافظ نکندهم چند دیوبگریزد از آن قوم که قرآن خوانند
می ده که شین حافظ و مفتی و محتسب چون نیک بنگری همه تزویر می کنند
جناب (= آستانه) عشق بلندا ست همتی حافظ که عاشقان ره بی همتان به خود ندهند حافظ این خرقه که داری تو، بیینی فردا که چه زتا زریسرش به جفا بکشایند
قلب اندوده حافظ بر آ و خرج نشد که معامل به همه عیب نهان بسپا بود
گفت و خوش گفت برو خرقه بسوزان حافظ یارب این قلب شناسی ز که آموخته بود ؟
مگویدگر که حافظ نکته دان است که ما دیدیم و محکم غافل بود
دی عزیز ی گفت حافظ می خورد پنهنان شراب ای عزیز من، نه عیب آن به که پنهانی بود ؟
حافظ به ادب باش، که او خواست نباشد گرشا ه بیامی به غلامی نفرستاد
حافظ از چمه حکمت به کف آ و آبی بوکه (= بؤدکه) از لوح دلت نقش جهالت برود
(ادا مه دارد)
جا رتکبیر زدن، کنا به از نیست و نا بود انگاشتن و مرده پنداشتن است چه در اسلام واجب است که بر هر کس که مرده بسا غسل و کفن "نما ز میت بگزارند و بسپاس او را دفن کنند، نما ز میت به اعتقاد اهل سنت دارای چهار تکبیر و به عقیده اهل تشیع دارای پنج تکبیر است و در هر حال جا رتکبیر زدن یعنی نما ز میت خواندن و مراد از زبیت آن است که از وقتی سر و کارم با عشق افتاد (جز عشق) هر چه را که در عالم هستی است تا بوده انگاشتم.

بانگ

رستاخیز ایران (۳)

بدگمانی خلیفه

برای آنکه خلیفه را به افضش بدگمان نکنند بروی تهمت نهادند که با یک دزدانه سازگار دارد و آواز حمایت میکند. معتمد که در حق افسین بدگمان شده بود خواست تا او را بیاورد. گفت دریا با یک چه سواب می بینی؟ مصلحت بینی که او را بگذاردیم چه آمدی جلدت قوی بودا هی و درگاه های جنگ و لشکرکشی نظیر نداشتی که ما را ز خدمت وی فراغی باشد. افسین گفت با امیرالمؤمنین کا فری که چندین خون مسلمان ریخته با شجره زنده با بدگذاشت معتمد چون این سخن بشنید دانست که آنچه بدو رسیده اند دروغ است (۱)

درواقع این نسبت در حق افسین تهمتی بیش نبود. افسین که سرگویی با یک خرم‌دین را چون وسیله‌ی برای جلب عنایت خلیفه با تحمل سه سال رنج لشکرکشی پذیرفته بود، و با یک را با نیرنگ و حیله به جنگ آورده بود و تا جوا نمرده اند سیر کرده بود ممکن نبود در نهان با او آشتی کرده باشد.

افسین که بطمع جاه و مال، خانواده و فرزندان و همه چیز خود را فدای دوستی خلیفه کرده بود از آشتی و دوستی با اسیری که در دست او سپرده بود چه چشم آمیدی میتوانست داشته باشد؟ در نهان با او آشتی کرده باشد؟ بسیاری شایسته از او آسرونده که بدو روای در شهر و دیار روکش و آیین خود را در آستانه حب جا و مال قربانی کرده بودند گرفتار کردن با یک خرم‌دین وسیله پرافتخاری محسوب میشد که او را به آرزوی دیرین خویش یعنی حکومت خراسان و بلاد آن سوی جیحون می رسانید.

او اکنون مورد مهر و توجه خاص خلیفه واقع گشته بود و برای وصول به آرزوی دیرین خویش فقط یک اقدام دیگر در پیش داشت. لازم بود با خدیو و نیرنگ عبداللہ طاهری که رقیب خویش می دانست مورد سخط و غضب خلیفه قرار دهد و جای او را بگیرد. لازم بود که سردار طاهری را از نظر معتمد ببیند از خود بجای او با قدرت خراسان ببرد. قیام ما زیا را و تنویدی داد که با این مقصود میتوانستند تا پیش از آن وقت رسیدند.

مازیار

در قیام ما زیار، بویه و ملت ملک با اندیشه احیاء دین کهن توانم بود و این اندیشه احیاء دین که وسیله بی بدگمانی می رفت نیل به مراد را برای وی آسان می توانست نمود.

درواقع ظلم و ستمی که از جانب عمال خلفا بر ایران نیان وارد می آمد، خود برای ایجاد روح عمیان و تهمدد مردم کفایت می کرد. محرومی و نارضایتی مردم را همواره آتش سرکشی می نمود و در این میان هر کس بر ضد خلیفه علم و ثبات برمی افراشت، مردم عامی و نارضایتی بروی گرد می آمدند. قیام ما زیار نیز برای ستم‌پذیرگان ایرانی که جور و بیاد او خوار می بسیار از اعمال عرب دیده بودند تپیدایش مغری و راه چاره جوئی را نشان می داد. او زین رو بود که چندی ما یه امید مردم گشت. در واقع این ما زیار پسر قارن بن و نداد هر مزد سپید از ده طبرستان بود. چون پدرش قارن وفات یافت حکومت طبرستان به عمویش رسید. وی پدرش که ما مونس رفت و مورد توارش و عنایت خلیفه قرار گرفت. ما مونس او را محمد نام نهادند و او را عمال طبرستان و رویان و دماوند والی گردانیدند (۲). پس خلیفه ما مویی به عموی وی نوشت و فرمان داد که آن ولایت را بسعه وی تسلیم کند. ما زیار را هنگام دیار طبرستان کرد. چون عمویش ازین خبر آگاه گشت سخت در خشم شد. پس با کسان خود از شهر بیرون آمد و چونان فرات نمود که گفتی به پیش ما زیار می رود. ما زیار را یکی از بندها گرفت که با او در ایمن سفر همراه بود. ترسای نیدوا و را گفت که عمویت با چنین وضع و هیاهوی فقط برای آن به پیش ما زیار آمده است که تورا

ناگاه فرو گیرد و تبا کند. با یکدیگر چون بدو برسی او را از اصحاب خویش جدا سازی و هلاک کنی. ما زیار چنین کرد و عموی خود را هلاک نمود (۳). و تمام قلمرو حکومت نیاگان خویش را در دست آورد و به ما مونس نامه نوشت که چون عمو مغالفت کرد هلاکش کردم. از آن پس ما زیار خود را کیل گیلان و سپیدان سپیدان و پیشخور رگشا نام می نهاد. اما بظاهرا فرما نبرد او را خراجگزار خلیفه بود. چون طبرستان جزو قلمرو طاهریان که آراء خراسان بودند محسوب میشد ما زیار می بایست خراج خود را به آل طاهری بپرداد. در زمان خلافت ما مونس و تا حد سال از دوره معتمد نیز چنین می کرد.

مازیار و طاهریان

رفته رفته میان ما زیار و آل طاهری و حشمت و دشمنی پسندید آمد. دشمنی و حشمتی که بین یک خراجگزار مطیع امرا مغرور و یک خراجستان طماع و در عین حال متفق و وقوع آن اجتناب ناپذیر خواهد بود. این وحشت و دشمنی بجایی رسید که ما زیار را از خراسان خراج طبرستان به عبداللہ طاهری سپیدید. معتمد بدو نامه نوشت که مال خراج را نزد عبداللہ طاهری فرستد و او جواب داد که من به خراج عبداللہ طاهری نخواهم داد لیکن آن را بدرگاه خلیفه خواهم فرستاد. از آن پس ما زیار خراج خویش پیش معتمد می فرستاد و چون آن مال به همدان می رسید معتمد از جانب خود کسی را می فرستاد تا آن را به معتمد عبداللہ دهند و به خراسان بر نهند چندین سال بدینگونه گذشت و بین ما زیار و عبداللہ طاهری و حشمت و دشمنی نیرو گرفت. در این میان افسین نیز که با طاهریان دشمنی داشت فرستی بدست آورد. افسین بر اثر فتح آذربایجان و

پیروزی بر پابک نزد معتمد با یکا هبلندیا فته بود. از اختلاف عبداللہ طاهری ما زیار آگاه بود و به ولایت خراسان نیز چشم داشت. امیدوار بود که بتواند افسین را از سرگویی با یک عنایت خلیفه را جلب کند و جای عبداللہ طاهری را در خراسان بگیرد. چیزی که در این میان با او امید میداد نگرانی خلیفه از عبداللہ طاهری بود.

درواقع معتمد از عبداللہ طاهری رنجش داشت اما برای عزل او از حکومت خراسان در خود راه و جرئت کافی نمی دید. با این همه افسین که به گاه از خلیفه سخنانی می شنید که دلالت بر آن می کرد که آل طاهری از خراسان معزول خواهد کرد. در سبب رنجش معتمد از عبداللہ طاهری که بیتی نقل کرده اند، گویند که "ندران وقت که عبداللہ طاهری ما مونس بود روزی معتمد با قومی از غلامان خویش به سر ما مونس آمد بی وقت عبداللہ گفت این وقت سلام نیست با چندین غلام. معتمد او را گفت، ترا با چهار صد غلام شاید که بر نشینی مرا با این ما به مردم نشانی بد نشستن عبداللہ گفت اگر من با چهار رهن را بر نشستم طمع اندر آن نکنم که تو با چهار غلام کنی. معتمد با زکشت و خشم گرفت و چون ما مونس خبر یافت هر دو را بخوار نمود و آشتی داد. (۴)

یازی افسین

بدینگونه افسین که از عبداللہ طاهری رنج داشت و آرزوی حکومت خراسان را در دل می پرورد کوشید که از فرست استغاده کند. او بر اثر فتح آذربایجان و فتح عموریسه عنایت خلیفه را جلب کرده بود و از خشم و نفرت معتمد نیز نسبت به عبداللہ طاهری که بود. می دانست که ما زیار با عبداللہ طاهری به دشمنی و جنگجویی برخاسته است. از این رو اندیشه کرد که خراج ما زیار را فرصت خوبی برای وصول به آرزوی دیرینه اش خواهد بود: آرزوی حکومت خراسان و ما و را اندیشه کرد که برای رسیدن بدان از هیچ کوششی مخایفه نگردد بود.

ازین پس وی ما زیار را در نهان به قیام بر ضد عبداللہ طاهری تحریک کرد. می خواست قیام ما زیار را نیز به مثل نهضت با یک چندان بر داند و طولانی با شک عبداللہ طاهری را عازم جزماء بوس کند تا مگر خود را با سبب ما زیار برای فرو نشاندن فتنه ما زیار رگسب کند و فرمانروایی خراسان را از عبداللہ طاهری بگیرد و تسلیم او کند. (۵) و کما در داشت که او بدینگونه فقط از عبداللہ طاهری رقیب دیرین خود استقامت خواهد گرفت بلکه بخراسان و ما و را انهن نیز فرمانروایی خواهد هدایت. باری افسین، به این امیدها به ما زیار نوشت و اظهار دوستی کرد و بیضا داد که ولایت خراسان را خلیفه بدو وعده داده است و او را بحرب با عبداللہ طاهری تشویق نمود و نوشت که وی نزد معتمد از او و هواداری خواهد کرد. (۶) بدینگونه افسین ما زیار را قریباً نسی نقشه های جاه طلبانه خویش نمود و او را به نهضت و قیام چاه خویا نه بی سرانجامی وادار کرد.

خروج مازیار

در باره حقیقت و هدف نهضت ما زیار ریدشوار می توان حکم کرد. نه فقط آنچه مورخان در باره او نوشته اند به هم و پیرشان و با تعصب مسلمانی آمیخته است بلکه در اصل واقع نیز عوامل مختلف و متناقض بقدریست که تضاد و تقابلی را دشوار می کند.

آیین ما زیار که برای خاطر آن با عربان و مسلمانان ستمی برخاسته چه بود؟ بدست معلوم نیست. اما از روی بعضی قرائن تا اندازهای به این سؤال می توان پاسخ داد. نوشته اند که او با افسین بر یک دین بود (۷) در باره افسین تردیدست که او دین زرتشتی داشته باشد. انتشار و رواج مذهب سمنی در حوزه حکومت آحادی او، و یافتن بتان در خانه اش این اندیشه را به ذهن می آورد که آیین افسین نوعی از آیین سمنی بوده است. آیین بودایی و سمنی بودن ما زیار چندان محتمل نیست آیین سمنی و بودایی بعیدست که در طبرستان و ما زندران رایج بوده باشد. اگر ما زیار هم قریباً افسین میخورد و براری دوستی با آیین سمنی می پذیرفت ممکن نبود در میان مونس طبرستان بنشیند و دوستان و هواداران بدست آورد.

بعضی گفته اند که ما زیار "دین با یک خرم دین بگرفت و جا مه سوخ کرد" (۸) در باره آیین با یک چنانکه پیشتر گفته شد، بیشتر بر آیین عقیده اند که با زمانه آیین مزدب بوده است. آنچه از مطالب روایات مربوط به ما زیار و قیام او برمی آید نیز از نفوذ مادی مزدکی در فکر او حکایت می کند. می نویسند که او در خانه و کتا و وزان را فرمود تا مال و خواسته خدا وندان خود را تا راج کنند و بر آنها بشورند (۹) در این فرمان ما زیار نفوذ تعالیم مزدک تا اندازه زیادی جلب شده است. نوشته اند که ما زیار با یک نیز مکتبیه می کرد (۱۰) تا بد یکی از جهات عدم مکتبیه ما زیار همین بود. زرتشتی قطعاً زرتشتی های طبرستان تا بیلات مزدکی و خرم دینی ما زیار نمی پسندیده اند. آیین مزدکی و خرمی نزد آنان نیز میان مسلمانان مردود و مطرود شمرده میشد. کوهیا برادر ما زیار که به او خیانت ورزید و او را به عربان تسلیم کرد تا بدگذشته از حسرت و جا هطلبی تحت نایب تعالیم زرتشتی خویش نیز می بود. بعضی مؤلفان نیز از یک فرقه بنام "ما زیاریه" در طبرستان یاد کرده اند و آنها را از فرقه سمرچاگان یعنی پیروان سبک دانسته اند (۱۱) باری منابع متعارض خرم ما زیار را به زندقه متهم کرده اند که نیز نوعی از آیین خرمی باشد.

با این همه در باره ای از ماخذ نیز نوشته اند که ما زیار سر از خلق طاعت همان زنا زرتشتی بر میان بست و با مسلمانان جور و استخفا کرد. (۱۲) بنظر می آید که همین رجعت به آیین پیشین است که در بعضی منابع به عنوان کفر و ارتداد ما زیار تعبیر شده است (۱۳) می توان احتمال داد که در میان باران و کسان ما زیار پیروان هر یک ازین فرقه ها وجود داشته اند. بعیده هم

نیست که ما زیار برای وصول به مقصود خویش، مثل همسه جاه طلبان و کما محبوبان تاریخ، به اقتضای وقت هر چند گاه آیین تازه ای پذیرفته است. در هر حال آنچه از تاریخ قیام و زندگی او برمی آید کم و بیش این گمان را تأیید میکند که ما زیار فقط برای احیاء دین کهن قیام ننکرده است. نهضت او با آنکه از رنگ دینی و قومی خالی نیست یک شورش مملکت طلبی بوده است. او برای مستقل کردن حکومت خویش، برخلاف بندها دشوریده است و در راه نامین آرزوی خود از تمام عوامل دینی و قومی و سیاسی که در دسترس داشته است استفاده کرده است. مطالعه و تحقیق در تاریخ نهضت او این دعوی را تأیید می کند. ازین رو درین یادداشت ها از اشاره به آن حوادث، هر چند مختصر باشد، نمی توان خودداری کرد.

دوست و بیست و چهار

دشمنی عبداللہ طاهری، که افسین آن را در آن زمان می زد غرور و جاه طلبی ما زیار را تحریک کرد و او را به قیام و عصیان بر ضد خلیفه واداشت. ما زیار در سال ۲۲۴ هجری شکار را برخلاف بندها دشورید. مردم طبرستان را مجبور کرد که با او بیعت کنند و کشتن و زنان را مرکز بردارند و مسلمان خویش بشورند و مال آنها را بقتل برند. وقتی برا و طاع مسلط گشت همه مسلمانان را از کار برکنار کرد. باران و کما شکان خود را از مجوسان و کبیران برگزید و فرمود مسجد ها را ویران کنند و آتش را سلام را محو نماید. سرخستان عامل او در ساری درین کار بیست از همه جد و حوارت بخرچ داد. وی به فرمان ما زیار بیست هزار کس از مردم ساری و آل را در هر جزایر ده که سونیمه راه ساری و آل واقع بود کوچ داد و در آنجا حبس کرد (۱۴) اینها کسانی بودند که با شورش و خروج ما زیار مخالفت می ورزیدند. حبس و بندن آنها کار شورش را آسان کرد. از آن پس با روی شهرهای ساری و آل و تمیشترا و بران نمودند. سرخستان عده ای از بزرگان و متنفذان را که متهم به مخالفت بودند به این بها ندکه با عربان همدست و همدستانند، بمنوان اتخا ص خطرناک و مظنون و تسلیم کشتا و وزان کرد که به فرمان او آنها را هلاک کردند.

درین نهضت روح دینی چندان پایدار نیست. رواج قتل و حبس و غارت و تخریب و خونریزی از وجود هر چه و مرج حکایت میکند. ما زیار و کما زکرا را نش درین ماجراها بیش از هر چیز به جمع مال برداشتند. می نویسند که او با عجله به جمع خراج برداشت و خراج یک سال را در دو ماه بزور و فشار از مردم ستاندر (۱۵) کار ظلم و ستم دو استخفا درین میان به نهایت رسید. درهمه مالک کسی را نگذاشت که به معیشت و عمارت ضیاع خود مشغول شوند الا همه زبانی او بدقهله ها و قصرها و خندق ها زدن و کار کرد گرفتار بودند. (۱۶)

در چنین نهضتی که بیشتر به یک هرج و مرج شباهت داشت خشم و کینه و نفرت مردم طبیعی و اجتناب ناپذیر بود. در نامه شکار آیت امیری که مسلمانان طبرستان در دست خراج ما زیار به خلیفه نوشته اند در تاریخ طبری درج شده است میتوان نگرانی و نارضایتی قریباً تیان یک هرج و مرج را آشکارا دید.

آیا ما زیار نقشه های بزرگ تروخیالهای عالی تری داشت که برای تحقق آنها با چنین عجله و شتابی به غارت اموال مردم می برداشت؟ بعید بنظر میرسد. گویا او جز جمع اموال و تحصیل استقلال مقصود دیگری نداشت. از این رو ما زیار را که بزور و ستم از مردم قارت کرده بود برای تحصیل استقلال فدا میکرد. می نویسند که چون او را دستگیر کردند و به ساسان بردند از معتمد درخواست که از وی مال بسیاری بپذیرد او زکشتش در گذرد (۱۷) اما معتمد قبول نکرد.

باری شکار بت ها و تظلم معتمد را واداشت که به سرگویی ما زیار فرمان دهد و عبداللہ طاهری نیز فرمان خلیفه بسے قلع و قمع او میان بست. عبداللہ طاهری خود حسن بن حسین را با سبب خراسان به دفع او فرستاد و معتمد نیز معتمدین ابراهیم بن مصعب را با عده ای از درگاه خلافت گسیل کرد.

افسین که با عبداللہ طاهری دشمنی و رقابت داشت، چنانکه پیشتر نیز گفته شد، به ما زیار نامه نوشت و بیجا داد که در برابر عبداللہ طاهری بپستد و بیجا بی و هواداری وی امیدوار باشد. در واقع اندیشه افسین آن بود که ما زیار چندان در مقابل عبداللہ طاهری مقاومست که خلیفه درین مورد نیز مثل فتنه خرمیه مجبور شود او را به دفع ما زیار رگسب را رد و حکومت خراسان و ما و را انهنرا نیز بدو عطا نماید.

شکست

اما عبداللہ طاهری نتوانست خیلی زود خود را بین مهمران آیینش ببرد و عمیان ما زیار را مثل نقشه های افسین، نقش بر آب کند. ما زیار برادری داشت، نامش کوهیار، که نسبت به ما زیار رشک می برد و او را کینه می ورزید. وقتی سبایان خراسان به سرگردگی حسن بن حسین عموی عبداللہ طاهری به حدود طبرستان رسیدند، کوهیار را حسن مکتبیه کرد و بیجا داد که خراسان ما زیار را به تسلیم کند. وی به حسن نامه نوشت و بیجا داد که در موفقی کسین کند. آنگاه ما زیار را گفت که "حسن بزنها خواستن نزد تو می آید و در فلان موضع است، و جایی دیگر او نام ببرد. میخواهد با شوشن بگوید. ما زیار برنشست و بجایی که کوهیار را موضع حسن گفته بود، بیدار او شافت. کوهیار حسن را آگاه کرد و او با کسان خود سر را به ما زیار برگرفت، ما زیار را خواست بگریزد. کوهیار رنگداشت و صاحب حسن در او افتادند. او را دستگیر کردند و بیجا عهدهی و جنگی اسیر نمودند (۱۸) و به ما زیار نزد خلیفه بردند.

کشف توطئه

نوشته اند که وقتی ما زیار را به ما زیار نزد خلیفه می بردند در میان راه او را دست کردند و او در آن بی خودی از ارتباط خود با افسین سخن گفت و اسرار را فاش کرد. گویند عبداللہ

بانگ رستاخیز ایران

بفرمودتا ما زیا را از زندوتی که در آن وی را بازداشت کرده بودند برآوردند و به مجلس خودخوانده و خروارهای خربزه پیش او نهادند و بیگفتند که امیرالمؤمنین با دتا در حیم است من شفیخ شوم تا از جریمه تو بگذرد، ما زیا رکفت انشاء الله عذر تو خواسته بود عبدالله را عجب آذگه و در مقام کشتن است بجه طمع عذر من می خواهد بفرمود تا خوان کشیدند و شراب آوردند و گاه سه های گران بدویم بود تا مدت ولایتش شد عبدالله را ویرسید که امروز بلفظ شما رفت که عذر تو خواهم اگر مرا بر کیفیت آن مستظهر کردانی نشا ط از خون تو خواهم هگشت ما زیا رکفت روزی چند دیگر ترا معلوم گردد، عبدالله به تفتیش آن الحاج نمود و سوگند داد ما زیا رسپوش از سر خود برداشت و گفت من و افشین خیدرین کاوس با یکدیگر از دیرباز عهد کردیم که دولت عرب بستانیم و به خاندان کسری نقل کنیم، بریز روز در فلان محل قاصد افشین رسید و پیغام رساند که در فلان روز معتمد را با فرزندان به مهمانی بخانه خود می بریم و هلاک می کنیم، عبدالله و را شراب بیشتر داد تا مست و لایعقل شد بفرمود تا او را به همان موقع بردند که بود او حوال او را در حال نزد معتمد خلیفه بنوشت... (۱۹) ظاهراً نسبت که در پسین روایت نام عبدالله ظاهراً هر چه است حسن بن حسین باشد در صحت این روایت جای تردید هست اما شک نیست که گرفتاری ما زیا ربهانه ای برای نیرو گرفتن و برانداختن افشین نیز بدست ظاهراً در دشمنان دیگر و داده است، باری ما زیا ریدست کسان عبدالله که ظاهراً گرفتاری آمد، نهضت و فرونشست و خیال های افشین نقش بر آب گردید.

جاه و حشمت افشین در بغداد مخالفان او را خیره کرده بود، مقام موبنزلتی که نزد خلیفه بدست آورده بود رشک و حسادت در درباریان خلافت را تحریک میکرد، بی اعتنائی او نسبت به بعضی از نزدیکان دربار خلیفه و کوشش های بی کسب برای کسب قدرت و استقلال میکرد، مخالفانش را به دشمنی آشکار برضدا و برمی انگیزت.

دشمنان افشین

دربار معتمد درین هنگام کانون توطئه و دسیسه بود دسته های مختلف تشکیل شده بود و هر یک سعی میکرد خلیفه را به سوی خود جلب کند، محمد بن عبدالله الملک زیات وزیر و احمد بن ابی دؤاد قاضی هر کدام می کوشیدند قدرت و نفوذ خود را بیشتر توسعه دهند، امراء ترک مثل اشناس و بنی و سرداران عرب ما ننند بی دلف عجبی هر یک داشتند برای خود توفیق و برتری کسب نمایند، در میان این رقابت ها و اختلاف ها افشین مورد عنایت خلیفه واقع شده بود و تا چا رسد مدت کینه جوئی را تحریک میکرد در قضاوت امیر و مغروران و او گاه این حسادت را به نفع قدرت تبدیل می نمود.

ابودلف قاسم بن عیسی عجللی که پیش از آن از اربابان محمد امین بود و بعدها نزد امام موم تقرب و مکاتبتی یافت از نامداران عرب محسوب میشد و به واسطه فضل و سخاوت و نجاعت و ذوق خود در دربار معتمد محبوب بود، در زمان معتمد که افشین ولایت جبل داشت ابودلف از جانب او در بلاد دیلم غزا میکرد در جنگ با یک نیز با او در اذربایجان بود دلاوری های که در جنگ ها نشان می داد او را منظور خلیفه قرار داده بود، اما افشین پیشرفت های او را بدیده رشک

می تکریست و برای برانداختن و تبا کردن او نقشه ها و تیرنگ ها بکار می برد، بارها از معتمد درخواست بود که به حکم خدمت های پسندیده ای که کرده است، دست او را بر بودلف گنا ده کند تا نعمت و ولایتش بستاند و با لاکر ه معتمد با آنکه میدانست "عداوت و عصبیت میان ایشان تا کدا م جایگاه است" این خواهش را بپذیرفته بود.

احمد بن ابی دؤاد

بودلف را خلیفه، به افسین واگذاشته بود، افسین نیز در مدد هلاک بودلف بود، اما احمد بن ابی دؤاد که قاضی لقاة بغداد بود و فرار رسیده بود و در راه جنگ وی رها نید، کوششی که احمد بن ابی دؤاد برای رها بی بودلف کرد در غالب منابع ذکر شده است، اما روایتی که در تاریخ بیبستی از قول خود آمده است جالب تر است و بنظر می آید که نقل آن در اینجا خالی از فایده نیست، بنیاد احمد می گوید که من چون از معتمد این خبر که بودلف را به افشین تسلیم کرده اند بشنیدم، برای استخلاص ابی دلف با نشتی چند زکمان و باران خویش آهنگ خانه افشین کردم...

" چون بد هلیز در سرای افشین رسیدم حاجب و مرتبه داران وی به جمله پیش من دویدند... و مرا به سرای فرود آوردند و برده برداشتند و من قوم خویش را مثال دادم تا به دهلیز بنشینند و گوش به آواز من دارند، چون میان سرای رسیدم با قضا افشین را بر گوشه صدر نشسته و نطعی پیش وی فرودم تا با زگشیده و بودلف بشلواری و چشم بسته آنجا بنشاند و سیاه فمشیر برهنه بدست ایستاده و افشین با بودلف در مناظره و سیاه فمشیر آنکه بگوید در مناظره بنشاند زد... گفت میا امیر خدا مرافدای تو کندان من از بهر قاسم عیسی را آدمم تا با رخدای کنی و وی را بمن بخشیم... بخشم و استخفا فگفت: بخشیدم و بخشم که وی را امیرالمؤمنین بمن داده است و دوش سوگند خورده که در بار وی سخن نگویید تا هر چه خواهم کنم که روزگار دراز است تا من اندر این آرزوی بودم... برخاستم و سرش را بوسیدم و بیقراری کردم سو دناشت و با ردیگر کتفش

بوسه دادم و دیدید که آهنگ زانو دارم که تا بیوسم، بخشم مرا گفت تا کی ازین خواهی بود؟ بخدای اگر هزار بار زمین را بسوسم هیچ سود ندارد و اجابت نیابی... پس گفتم ای امیرمرا زانجا دمردی آنچه مدگفتم و کردم و تو حرمت من نگاهنداشتی و دانی که خلیفه و همه بندگان حضرت وی چه آنان که از تو بزرگ ترند و چه از تو خردترند مرا حرمت دارند و به مشرق و مغرب سخن من روان است و سپاس خدای را عزوجل که ترا ازین منت در گردن من حاصل نشد و حدیث من گذشت بی نام امیرالمؤمنین بشنو: می فرماید که قاسم عجللی را مکش و تعرض مکن و هم اکنون به خانه با زفر است که دست تو از وی کوتاه است و اگر او را بکشی ترا بدل وی قضا می کنم، چون افشین این بشنید لرزه بر اندام او افتاد و بدست وی باقی بمرود و گفت ای بن پیام خدا و ندیده حقیقت می گزارم؟ گفتم آری، هرگز شونده ای که فرما نهی او را برگردانیده ام... پس گفتم ای قاسم، گفت لبیک، گفتم تندرست هستی؟ گفت هستم، گفتم هیچ جراحت داری؟ گفت ندارم، کسی های خود را نیز گفتم گواه ها بشید تندرست است و سلامت است، گفتمند گوا هم و من بخشم با زگشتم، و همه را با خود می گفتم کشتن آن را محکم تر کردم که افشین بر اثر ترمن درسد امیرالمؤمنین گوید من این پیغام ندادم و با زگشودم و قاسم را بکشد... چون بخادم رسیدم... مرا بکار خواست و در فرقت و بنشستم امیرالمؤمنین چون مرا بدید بر آن حال... گفت قهه بر گوی آغا زگشودم آنچه رفته بود بشرح با زگفتم چون آنجا رسیدم که بوسه بر سر افشین دادم... افشین را دیدم که ز در در آمد با کمر و کلاه من بفرودم و سخن را بپریدم... چون افشین بنشست

بخشم امیرالمؤمنین را گفت خدا و نددوش دست من بر قاسم گشاده کردا مروزا بن پیغام درست هست که احمد آورد که او را بنیاد کشت؟ معتمد گفت پیغام من است و کی تا کی شنیده بودی که بوعبدالله از ما ویدران پیغام می گزارد بکسی و نه راست با شد که ما دوش پس از الحاج که کردی ترا اجابت کردیم در باب قاسم بیاسید دانست که آن مرد چا کر زاده خانندان ما ست خود آن بودی که او را بخواندی و بجان بروی منت نهادی و او را بخویشی و با خلعت با زخانه فرستادی و آنگاه آورده کن... بردن بوعبدالله از همه زشت تر بود و لکن هر کسی آن کند که از اصل و گوهر وی سز و عجم عرب را چون دوست دارد با آنچه بدیشان رسیده است از شمشیر و نیزه، ایشان با زگرد و پوس ازین شیا و خرو خویشتن دار تر باشد... (۲۰)

بوعبدالله احمد بن ابی دؤاد نوشت ابودلف قاسم بن عیسی عجللی را از جنگ افشین برهانند، اما سرگرائی و بی اعتنائی غرور آمیزی که افشین درین ماجرا نسبت به او نشان داد موجب کدورت وی گشت و چنانکه در محاکمه افشین خواهان مداین بی اعتنائی افشین برای او کبران تمام شد.

زیرا این پیشوای معتزلی نزد معتمد ظلیفه خود توفیق العاده داشت، وی سرانجام معتمد را بر آن داشت که جاه و مقام افشین را بکا هدا و ز قدرت او بر جدر با شد، گویند به اشاره او بود که معتمد سیاه را به دودسته کرد یعنی را به افشین و نسیمی را با شناس داد، افشین ازین باب دل تنگ شد و کینه احمد و معتمد را بدل گرفت، احمد با نفوذ و قدرتی که نزد معتمد داشت توانست افشین را از نظر خلیفه بیاندازد، حکایتی که درین باب نقل کرده اند موه یاد این دعویت:

روزی احمد با معتمد گفت که با بوجعفر منصور با یکی از افشین را نزدیکان خویش در بار ابومسلم را می خواست گفت "لوکان فیهم آلهة الا لله لفسدنا" منصور گفت پس کن و سپس ابومسلم را کشت، معتمد گفت تو نیز پس کن و پس از آن در صد کشتن افشین برآمد... (۲۱)

ازین فرا رسید است که احمد بن ابی دؤاد دوشا بدمتعبیان عرب در قتل افشین سعایت و تحریک کرده اند، گذشته از احمد بن ابی دؤاد محمد بن عبدالله الملک زیات وزیر معتمد و هوا خواهان و دوستان عبدالله طر ه نیز نسبت به افشین رقابت و عداوت می ورزیدند، اتفاقاً "حادثه متکسور و ما جرای ما زیا ر که درین میا رخ داد بدینغ آنان تمام شد و خلیفه را نسبت به افشین بدگمان کرد.

- ۱ - جوامع الحکایات، نسخه خطی.
- ۲ - بلاذری، فتوح ص ۲۳۴.
- ۳ - تاریخ یعقوبی ج ۳ ص ۲۰۲.
- ۴ - تاریخ گردیزی ص ۲.
- ۵ - Caliphate P. 517.
- ۶ - طبری ج ۱۰ ص ۲۴۹.
- ۷ - مروج الذهب ج ۲ ص ۲۵۴.
- ۸ - تاریخ گردیزی ص ۲.
- ۹ - کامل ابن اشیر ج ۶ ص ۱۶۸.
- ۱۰ - ابن اشیر، همانجا.
- ۱۱ - بغدادی، الفرق بن ج ۱ ص ۲۵۲.
- ۱۲ - تاریخ طبرستان ج ۱ ص ۲۰۹.
- ۱۳ - ابن فقیه ص ۳۰۹.
- ۱۴ - ابن اشیر ج ۶ ص ۱۶۸.
- ۱۵ - ابن اشیر، همانجا.
- ۱۶ - تاریخ طبرستان ج ۱ ص ۲۱۱.
- ۱۷ - مروج الذهب ج ۲ ص ۲۵۲.
- ۱۸ - فتوح البلدان بلاذری ص ۳۳۵.
- ۱۹ - تاریخ طبرستان و روایان مرغی ص ۱۵۶ چاپ بطرزبورج.
- ۲۰ - تاریخ بیهقی طبع دکتر فیاض ص ۱۷۷ - ۱۷۴.
- ۲۱ - اخبار الطوال ص ۳۴۱.

خطر تهاجم مذهبی

افزارها بی را که در محیط اختیار دارد، از جمله جمعان دیپلماتیک را به کار می بندد تا اعتقاد تعصب آمیز خود را به شیخ های جهانی بکشانند، "دولت مقدس" با بهره جویی از رخوت و بی حسی جهان منطقی، همه کوشش خود را بر سر این کار می گذارد که به زور، دولت های "مقدس" دیگری به دنیا آورد، این دولت ها به شکل شورش و فتنه از بطن مذهب سر بر می آورند و هستوز هیچ نشده، سرشت و خمیره خود را آشکار می سازند که چیزی نیست جز لشفوهرگونسه کردار انسانی در برابر بر فردیا هر جمعی که به آن ها پیوسته یا وابسته نیست، ... خطر "دولت مقدس" جدی و سهمگین و گسترده است، اما امروز با جامعه های رودر روییم که رهبران شان به کسانی که از رفتار فدا نسانی آن ها انتقاد می کنند شادمانه پاسخ می دهند: "معیارهای بقیه مردم دنیا مثل حال ما نمی شود." این پاسخ با رخ و با رنگردنی و حیرت انگیز رهبران ایران بود به غلوبین اسماعیلی که شمت و پینج نوع شکنجه را که به نام اسلام

دیده، بر ما زیا نه می گوید، کوردلی مذهبی به عنوان ابزاری در درون مسرز و به عنوان وسیله هدایت امور خارجی در بیرون مسرز، که ثروریم را نیز در بر می گیرد، از نو، به قدرت دست می یابد، کوردلی مذهبی اینک سنگدل ترین خصم حقوق اولیه و بشر است. رویدادهای که امروزه توجه ما را جلب می کنند و ما را به دریافت کنندگان ناتوان بیام های استمداد تبدیل می سازند، غالباً از تهاجم های روز افزون مذهب مایه می گیرند که به سوی قدرت کوس بسته است. در قیاس، محدودیت های که نظام های ایدئولوژیکی بر اندیشه انسانی و حتی بر گزینش های اجتماعی اعمال می دارند، دیگر بی خطرو بی آزار به نظر می رسند، زیرا با دیده این تهاجمات را ساره کرد که یک ایدئولوژی سیاسی هر چه بیشتر

مدعی شود که راه حل کلاماً قطعی به شمار می رود، اثرات عملی این دردرون جوامع کمتر قابل پیش بینی است، برای شهروندانی که زیر یوغ امپراتوری این نظام های سر می برند، احتمال تسولند آینه های مقرون به اختصار کمتر، اندک خوشبینی به بار می آورد، آن ها با دهای تغییر را پیش بینی می کنند و به هر روی، به تسلای نومیدانه ای دل می بندند که می تواند در گرونی های احتمالی در بطن نظام جمعاً عسی سرکوب گرشان به بار آورد، اما همین تسلای نومیدانه ز زندانیان "دولت مقدس" دریغ می شود، این زندانیان خود را در تار و پود خسانه ای از کورا ندیشی و مغز شویی می یابند که تنها هدفش، انسان زدایی منظم و سازمان یافته است. همین "دولت مقدس" به کانون پذیرفتنی همه جا نبه ای تبدیل می شود که همه

بقیه از صفحه ۱

تا این جا مقدمه برداری است و اکنون امید می رود نخست وزیر رژیم به موضوع بودجه پردا زدوا عدا دوارقا می دربار عملکرد سال جاری و پیش بینی درآمد و هزینه سال آینده دست دهد.

اما وی به جای این همه، نقیضاتی آغاز می کند. نخست، در نقش مورخ نظریه های اقتصادی ظاهر می شود و اقتصاد را که نه سال است جمهوری اسلامی آن را اداره می کند جزئیات و کمیندوکناری و بیگاری و یک بازاریا گسترده پرروش به بار نیآورده، اقتصاد موروثی می خواند.

آقای میرحسین موسوی سپس در نقش مصلح اخلاقی، سر بر می آورد و با تکیه های مکرر بر رعایت صرفه جویی و قناعت، بدون ارائه رقم وعده می گوید: " این بدان معنا نیست که چنین صرفه جویی های سنگینی بر ساختارنا سالم اقتصادی کشور فشار وارد نکرده است. این بسندان معناست که اقتصاد دبیما روبه ارتقا مانده کشور به ناگزیر باید روی تلخ بنشیند." مفهوم این گفته، تنها برگزیده روشن است. آنگاه نخست وزیر رژیم، نقش کارشناس نظامی را برعهده می گیرد و دعوی می کند که جمهوری اسلامی همه گونه جنگ افزا رومهمات می سازد و مهم تر، موشک بالیستیکی ساخته است:

" امروز صنایع پیشرفته ای در زمینه ساخت موشک داریم و اخیراً دولت خدمتگزار ما توانسته است با موفقیت آمیز موشک های بالیستیکی بود که ساخت آن بطور کامل در داخل صورت گرفته و از هفته گذشته حمل آن به جبهه های نوره علیه ظلمت آغاز شد."

و می افزاید به زودی هواپیما های جنگنده ممتاز نیز خواهیم ساخت. موسوی پس از فراغت از کار جنگ افزا سازی و پس از آن که خیال است شهید پرور را از خطر تحریم تسلیحاتی، آورده ساخت در نقش مهندس ظاهر می شود و با توجه به این که معماری، فن و حرفه است، باید اذعان کرد که در وقت و تخصص، سنگ تمام می گذارد: " وقتی ملتی بخود پیامیگردد، به قدرت خویش ایمان می آورد و آن را سرمایه خدا پرستی و کفرستیزی و عزت و آزادگی خویش قرار میدهد چه چیز خدای را از نصرت او با زخواهد داشت؟ ما امسال این نصرت را به عینه دیدیم. در سیرایمن نمودن درآمد های ارزی کشور از تعدیات دشمن، یک گام اساسی دیگر، شناسایی دوباره امکانات طبیعی کشور بود. این فرصت با زمجانی مناسب و کافی برای تشریح تمام آنچه در این بازشناسی بدست آمده نیست. کما اینکه آنچه در این بازشناسی بدست آمده خود تمام نیست. بر اساس آنچه ما امسال از منابع کشور دست نیستیم تنها با یادگفت که ایران یک گنج بزرگ است. گنجی که یک جز: از آن معادن غنی و وسیعی است که در زمینه طلا و دیگر فلزات گرانبیا در سال جاری کشف شد، گویی زمین چون نگهبانی امین میراث ملتی که به رشد و بلوغ خویش رسیده است راه او تادیه میکند."

به سخنی دیگر، آقای موسوی می خواهد

بودجه بی عدد و رقم

بگوید دولت اسلامی، تنها از آن روی که در مفیقه ارزی بسر می برده، به فکر اکتشاف معادن افتاده است و اگر میزان صدور نفت یا قیمت آن کاهش نمی یافت، و دشمنی در کار نبود، به فکر " شناسایی دوباره امکانات طبیعی" کشور نمی افتاد. وانگهی، از آقای میرحسین موسوی باید پرسید اگر این منابع، قبلاً شناخته شده بودند چه نیازی بود که شناسایی شوند، و اگر شناسایی نشده بودند، چرا از بازشناسی و شناسایی دوباره سخن به میان آورده است.

نخست وزیر کوردل و دیگر کارگردانان رژیم از وسعت حیرت انگیز منابع طبیعی ایران دم می زنند و چشم بر گنج حقیقی گرانبیا ایران که نسل جوان آن است و نه معادن نفت و طلا، فرو می بندند. سرمایه اصلی کشور را بیرحمانه تلف می کنند و به دیدن یک رگ طلا یا یک منبع گاز، چشمشان برق می زند.

از این گذشته، وجود منابع طبیعی سرشار، به تنهایی، دردی را دوا نمی کند. اصل این است که مدیران و کارشناسانی آگاه و دلسوز، اداره این منابع و بهره برداری از آن ها را در دست گیرند.

به نکتته دیگری در عبارت اخیر آقای میرحسین موسوی بهره اییم که زمین را امین می پندارد. این سخن، پرسشی را بر می انگیزد و آن این که اگر زمین، امین است چگونه چهار تا پنج میلیارد بشکته نفت میدان های نفتی ما را در نه ساله حکومت الله، نابود کرده است. این مقدار نفت، به تقریب، ده درصد مجموع ذخایر نفتی قابل بهره برداری ایران بود که در اثر سوء مدیریت صنایع نفت و خودداری از اجرای طرح های تزریق گسیل زدن میدان های نفتی تلف شده است و دیگر قابل بازیافت نیست. در یک کلمه، این مقدار نفت تلف شده که زمین امین، آن را در کام خود کشیده است و با زین نمسی دهد، معادل مقدار نفتی است که در این نه ساله، رژیم اسلامی، استخراج کرده است.

آگاهی مهندس موسوی در زمینه صنایع نفت، تنها به امین بودن زمین، محدود نمی شود. مهندس در باره سیاست های نفتی جهان و موقعیت او یک و نقش ایران در این سازمان نیز آگاهی های حیرت انگیز دارد، می گوید: " در سال گذشته با تلاش بی گیر جمهوری اسلامی، توطئه هما هنگ کشورهای صنعتی برای سقوط قیمت نفت با شکست مواجه شد."

مهندس موسوی، از سال ۱۳۶۵ سخن می گوید و می دانیم که در این سال، قیمت نفت در بازار جهانی سقوط کرده و درآمد جمهوری اسلامی را به کمتر از ۶۰ درصد درآمد سال ۱۳۶۴ کاهش داد.

و سپس، مهندس آگاهی افزایش: " دفاع از قیمت های عادلانه نفت، تلاشی است که همچنان با پی گیری باید

ادامه یا بدو در حوا را بین تلاش، حرکت بسیار مهم دیگر، دفاع از سهم جمهوری اسلامی از بازارهای نفتی است."

از مهندس موسوی باید پرسید جمهوری اسلامی چگونه هم از قیمت عادلانه نفت دفاع می کند و هم از سهم جمهوری اسلامی در بازارهای مملو از نفت، وقتی خریداران امکان خرید از فروشندگان دیگر دارند، جمهوری اسلامی جز با دادن تخفیف، چگونه می تواند از سهم خود در بازارهای نفتی دفاع به عمل آورد؟ اگر دولت اسلامی، دولتی در خورا عتماد دویای بنسند موازین و قوانین بین المللی بود، شاید می توانست قرارداد های درآمدت برای فروش نفت خود منعقد سازد و از دادن تخفیف به دلیل ثابت بودن عرضه، مداف شود، اما با تجربه های تلخی که کشورهای دیگر در این حین سال از جمهوری اسلامی داشته اند، خرید در از زمین های برای جمهوری اسلامی باقی نمانده است.

آقای میرحسین موسوی در ششمین دوم سخنرانی اش، هدف ها و برنا مه بودجه و شرایط نوین استقلال اقتصادی کشور را ترسیم می کند.

- هدف ها عبارتند از:
* تأمین مصرف جنگی،
* اولویت بخش کشاورزی،
* اصلاح ساختار تولید صنعتی،
* تأمین ما یحتاج عمومی با قیمت تثبیت شده،
* سرانجام، کنترل قیمت ها.

در باره چگونگی وصول به هدف اول، آقای میرحسین موسوی می گوید:

" دولت همگام و همراه با امت شهید پرور در چهار رچوب این طرح کوشید بییش از پیش به تأمین نیازهای جنگ بپردازد. بنحوی که میتوان به جرات و با افتخار ادعا نمود که جای پای جنگ را در تمامی تصمیمات دولت میتوان مشاهده کرد. تخصیص حدود ۴۱ درصد از کل هزینه های بودجه عمومی و بالغ بر ۵۲ درصد از کل اعتبارات جاری دولت به امور نظامی و انتظامی در سال جاری بیانگر بخشی از ارزش و اهمیت است که دولت برای جنگ بعنوان مسئله اصلی کشور قائل است."

می بینید که نخست وزیر رژیم، در باب هزینه های جنگ، عددورشمی به دست نمی دهد، در صدمی دهد، اما از مقایسه " در صد های ذکر شده به واقعیت تلخی بی می بریم: هزینه جنگ، از یک سو،

برای ۴۱ درصد هزینه های بودجه عمومی است و از سوی دیگر، معادل ۵۲ درصد اعتبارات جاری، با یک محاسبه ساده، درمی یابیم که هزینه جاری ۲۹ درصد کل هزینه بودجه عمومی کشور است. بنا بر این، تنها ۲۱ درصد برای سایر هزینه ها از جمله هزینه های عمرانی باقی می ماند.

با توجه به این که سرمایه گذاری در بخش خصوصی به علت های گوناگون، از جمله نایمندی اقتصادی و قفای و فرار سرمایه ها به خارج انجام نمی شود چگونه ساختار

اقتصادی این سرمایه گذاری تا جین تغییر خواهد یافت و چگونه ملک در زمینه تولید کشاورزی و صنعتی به خود کفایی خواهد رسید؟

برای مقایسه، نسبت هزینه جاری و هزینه ثابت را در چهار سال پیش از انقلاب ذکر می کنیم:

سال	نسبت سرمایه گذاری ثابت دولتی به هزینه جاری دولتی
۱۳۵۳	۴۱ درصد
۱۳۵۴	۵۴
۱۳۵۵	۵۶
۱۳۶۷	۲۱ درصد

با یاد توجه داشت که در این سال ها، علاوه بر سرمایه گذاری های دولتی در تاء سیاست زیربنایی و صنعتی و کشاورزی، بخش خصوصی نیز سرمایه گذاری در بخش ملاحظه می در این زمینه ها می کرد.

اکنون بهره داری به هدف دوم بودجه، یعنی اولویت کامل بخش کشاورزی، آقای میرحسین موسوی می گوید: رشد سالانه این بخش، چهار درصد بوده است، که بی درنگ با یادگفت اگر بخشی که از اولویت کامل برخوردار است تنها چهار درصد، یعنی در حد رشد جمعیت، رشدی کند و ای به روزگار بخش های دیگری که از اولویت برخوردار نیستند، این چنین، رشد چهار درصدی بخش کشاورزی معنایی جز نابودا تم به ورود نر آورده های کشاورزی حتی برای تأمین نیازهای جیره بندی شده مردم ندارد.

از رشد بگیریم و به میزان تولید برسیم. آقای میرحسین موسوی در این زمینه می گوید:

" محصولات اساسی کشاورزی علیرغم مشکلات ناشی از محدودیت ارزی و کمبود بعضی از نهاده ها و امکانات تولید، روند افزایش خود نسبت به سال های ۵۴ - ۱۳۶۵ را حفظ نموده و بجز گندم که به خاطر خشکسالی غرب کشور و زمین رفتن محصول دیم، تولید آن از ۷/۵ تا ۷ میلیارد تن تنزل داشته تولید برنج (شلتوک) از دو میلیارد تن به دو میلیارد و صد هزار تن، تولید چغندر از ۲/۹ میلیارد تن در سال ۱۳۶۴ به پنج میلیون تن و تولید سیب زمینی از ۲ به ۲/۱ میلیون تن افزایش پیدا کرده است."

هرگاه این ارقام را با ارقام تولیدات کشاورزی در سال ۱۳۵۶ مقایسه کنیم تنها تولید سیب زمینی در حدود ده درصد در سال رشد داشته است و رشد سایر اقلام در حدود سه درصد در سال است.

و آنگاه آقای میرحسین موسوی در باره تغییر ساختار اقتصادی در نشانی می کند، می گوید طرح هایی که پیش از انقلاب در دست تکمیل بوده اند، تا آنکه سال های آینده به پایان خواهند رسید و با راه اندازی آن ها ساختار اقتصادی دگرگون خواهد شد و سپس می افزاید:

" دولت افتخار دارد که به تبعیت از امامت هیچگاه تردیدی در حمایت از مستضعفان و محرومان بخود راه نمی دهد. بنده اعتقاد دارم تنها دولتی میتواند خود را اسلامی بنا مد که بر خط اسلامی حمایت از محرومین و عامه مردم و نه خواص استوار باشد."

خطر تهاجم مذهبی

در این کشور منظمًا اعمال می شود، بر سر شمرده بود. این یک شیوه دفاع کهن است. دقیق تر بگویم، یک شیوه دفاع نکردن.

... و وقتی رتبه آزادی فکری را احساس کردند و عمل کردن، با مذهب در برمی کنند، و از هسای نیرومند در توصیف آن پیدا نمی کنیم. چه می توان گفت در باره مذهبی که پیروانش، به نام آن، اتوبوسی را از مافرانش خالی می کنند، در جاده بی خلوت، آن را به صف می کشند، با گلوله بدنشان را مشکی می سازند و برای آن که شاخک خود را کامل کنند، بنزین بر آن ها می پاشند و آن ها را می سوزانند و همه این کارها را به دلیل سادگی می دهند که مسافران به فرقه مذهبی آن ها وابستگی نداشتند؟

این چنین می توان بی شمار از جنون ها و اختلال های روان بشری را بر شمرد و جا به جا، توان و ظرفیت بی حد و مرز بشر را در تساویت و ورزیدن به چشم دیدن؛ نزد سبک ها درهند، نژاد "تامول" ها در "سری لانکا" که در آن، نبرد برای جدایی طلبی سیاسی از آنش تعصب مذهبی، گرمی می گیرد.

گاه ها ملان این نمونه های جهل و جنون بشری، کسان یا گروه هایی هستند که پروای افکار عمومی جهان را ندارند. می توان گفت کردار اینان زاده، وضع و موقعی نو می آید. آن ها است و منطقشان، سراپا بی منطقی. آن ها در کنسرت ملت ها

خاموش است و دیلمت ها آن ها را نمی پذیرند، مگر هنگامی که نفعشان در نهان با نفع آن ها در یک راستا قرار گیرد.

اما چه می توان گفت در باره اعمال بسیار روحش تر و مدعش شری که از سوی سازمان های نظام یافته ای انجام می گیرند یا تصویب می شود که دولت نامدارند؟ چه می توان گفت در باره اقدام های جمعی که به یک جریان پیش پا افتاده روزانه تبدیل می شود، اقدام هایی که تنها به این دلیل انجام می گیرند که قریباً نیان، جرات یافته اند که از ترک عقیده سرباز زنند؟

چه می توان گفت در باره دولت هایی که در قلمرو آن ها، زنان شلاق می خورند و گاه تا سر حد مرگ سنگسار می شوند، زیرا در برابر خود کا مکی و جباریتی که روحا نیان مذکور در سرنوشت آن ها اعمال می کنند، سرفروندنمی آورند؟

چه می توان گفت در باره دولت هایی که در حیطه اقتدار آن ها، جنايتكاران، ناراضیان سیاسی، بی پروان مذا هب اقلیت و تروریست های اقتصاد، همسه یک جا زیر عنوان مفسدان فی الارض و محاربان با خدا شکنجه و عذاب می آبرومی شوند.

زمان آن فرا رسیده است که به سریع ترین وجه، این نا هنجاری شرم آور قرن بیستم را هدف اعتراض قرار دهیم و از خود بپرسیم آیا دولت هایی از این دست در هر گوشه از جهان می توانند مدعی وابستگی به

جامعه منطقی ملت ها باشند؟

... زنان و مردان قرن بیست و یکم نمی توانند مخلوق هذیان های قرون وسطایی و خرافه های لاهوتی باشند. اگر بیوتیکوهنوز برای آخرین دهه قرن بیستم، تمویزه بی نیافت است چرا آن را دهه آزادی و آزادی اندیشی نماند؟ به شتاب بیفزایم که من هوادار قلع و قمع ایمان مذهبی یا پیش گیری از انجام فریض یا تخریب پرستشگاه ها اعم از مسجد و کلیسا و کنشست نیستم. من چون شاعری اسطوره گرا، پیش از آن از سرچشمه های سنت مذهبی نوشیده ام که بخوام تا شیر آن را بر اعمال انسانی تحقیر کنم یا نادیده انگارم، اما وقت آن است که بر جنون دهشت با ری که دولت خدا سالاری در پایان قرن بیستم به آن دامن می زند، نقطه پایان بگذاریم. به ویژه هنگامی که مذهب، این تحول آرمانی تخیل بشری نگاهبان به کتا بر اهنما بی برای بست کردن روح بشری تبدیل شده است.

... توطئه سکوت دیپلماتیک، صدای جهان متمدن را، به هنگامی که خواستار مقاومت در برابر افراترایی مذهبی می شود، خفه می کند. به تحقیق، وقت آن است که به رسوائی بی پروای تهاجم ویرانگر مذهب برخیزیم.

به سوی آزادی اندیشی در فراسوی مذهب؟ تلاش در راستای جدایی مذهب از سیاست؟ ده سال برای آزادی اندیشی؟ عنوان تم بونسکوبرای آخرین دهه قرن بیستم هر چه می خواهد، باشد. بشریت باید با آزادی قدم در قرن بیست و یکم بگذارد.

فواد روحانی

زندگی سیاسی مصدق

در متن نهضت ملی ایران



۶۱۴ صفحه

بها : ۶۰ فرانک فرانسه یا معادل آن به اضافه هزینه پست - برای اروپا : هوائی ۲۰ فرانک زمینی ۱۰ فرانک

ضمناً "تعدادی از انتشارات نهضت مقاومت ملی ایران بشرح زیر، در دفتر قیام ایران موجود است .

فانوشن اساسی ایران و اصول دموکراسی - دکتر مصطفی رحیمی ۲۴۰ صفحه

انترناسیونال بچه پرورها - ایبرج پزشک زاد ۱۹۷ صفحه

مروری در تاریخ انقلاب منروطیست ایران - ایبرج پزشک زاد ۲۲۳ صفحه

مروری بر واقعه ۱۵ خرداد ۴۲ - ایبرج پزشک زاد ۹۹ صفحه

بهای هریک از چهار کتاب فوق، با احتساب هزینه پست زمینی ۳۰ فرانک است .

بودجه بی عدد و ورقم

آقای میرحسین موسوی در این جا به حضور نسلی نیرومند زمدیران دست پرورده مکتب اسلام مباحث کرده، می گوید:

" این مکتب الهی اسلام است که با هدایت نسلی از مدیران نیرومند میتوانند استقلال ملت را تضمین کنند و دست طمعکاران بیگانگان را از ثروت های او کوتاه نماید و امکان بهره وری از منابع اقتصاد بی بسود مردم را فراهم سازد."

در این جا پرسشی که بی درنگ به ذهن می رسد این است: رژیم می که هنوز بیست و سه سال مبارزات را با خنثی شدن اقتصاد موروثی سخن می گوید و کوچک ترین قدمی در سالم سازی آن برنداشته است، سهل است، آن را مشرف به موت ساخته است چگونه نتوانسته مدیران نیرومند و مجرب بیورود؟

نخست وزیر رژیم در دفاع با بیانی سخنرانی اش، به طرز گنگ و ناسنجیده، موضوع بودجه را عنوان می کند، می گوید:

« در آمد غیر نفتی دولت (مالیات) نسبت به درآمد نفتی بالایی رود،

« نسبت مالیات بر مشاغل نسبت به مالیات بر حقوق ها و دستمزدها بالایی رود،

« سطح بودجه تقریباً ثابت می ماند،

- « هزینه عمرانی به طرح های اختصاص داده میشود که در سال ۱۳۶۷ به تمام می رسند،
- « هزینه جنگ تا ۱۳۶۷ مین می شود،
- « برای اولین بار، برنامه اجرایی دولت برای سال ۱۳۶۷ با بودجه مجلس تقدیم می شود،
- « برای اولین بار، لایحه بودجه ارزی کشور همرا با بودجه عمومی عرضه می شود،
- « جزو موارد خیر که برای اولین بار، افتخار آنجا می آید، ما را در مکتب دولت آقای موسوی شده است، ما را در دیگر همه حکایت نا آگاهی به اصول اقتصاد و اجتماعی است، به عنوان نمونه:
- « افزایش نسبت درآمد مالیاتی بر درآمد نفتی، به سبب کسری درآمد نفتی ست و این افتخاری برای دولت خدمتگزار به شمار نمی رود.
- « افزایش مالیات بر مشاغل نسبت به مالیات بر حقوق ها و دستمزدها، از سه عامل سرچشمه می گیرد:
- ۱ - کمی حقوق ها و دستمزدها در جمهوری اسلامی،
- ۲ - بالابودن سود مشاغل به ویژه حق العمل کاری و دلالی،
- ۳ - فشار نظامی دولت بر ما حبان مشاغل آزاد.
- « ثابت نگه داشتن سطح کلی بودجه معلول محدودیت درآمد نفتی ست و انگیزه دیگری ندارد.
- « در این میان، آنچه برای رژیم اهمیت

شکست های چند تشریحی

اسلام بوجود آورده ام چنان سمناسک است که بساط حکومت تو در مقابل من است چون کاهی است در برابر کوهی: شیخ صادق خلخالی، اسدالله لاجوردی، محمدی ریشهری، محمدی گیلانی، موسوی خوئینی ها، سپاه پاسداران، کمیته های انقلاب اسلامی، گشت های گوناگونی که چون چشم های بیدار و گوش های شنوای من شیان روز مردم را کنترل می کنند - این ها را نوحی در خواب نیز نمی دیدی.

شما ر مسلما تانی که در جنگ های هوسناک من گذشته اند، به اندازه همه مسلمانانی است که از بدو به حکومت رسیدن اسلام تا کنون برخاک هلاک افتاده اند، من ثروت دوسرزمین بزرگ مسلمان را در ناصه هفت سال چنان دود کردم که زحمت چندده سال هم نمی توان آن را جبران داد، داغ شگه داشتن تنور جنگ با تا مین هزینه های آن به زیان بخش های صنعتی و کشاورزی ست، زیرا رژیمی که آقای میرحسین موسوی نخست وزیر آن است، مدت ها ست در باره است که دامنه حیاتش بستگی کامل به دامنه جنگ دارد و اگر روزی جنگ به هودلیل پایان پذیرد، موسوی ها و اربابان دستار بنده شان،

کند.

نگاه کن ببین، اگر بیروان توا اجازه داشتند در محضرت بنشینند و به تعالیم تو اعتراض کنند و توجوا ب آن را بسا بردباری و ملایمت می دادی، در نزد من حتی علمای بزرگ مدعی اجتهاد نیز اصلاً قدرت نفس کشیدن ندارند، راستی چو برای ساکت کردن مخالفان در مکه راه پیمانگی برگذار نکردی؟ می دانی که من همه این غفلت های چند تشریحی را در اسلام جبران کرده ام و سرنوشت اسلام را چنان با سرنوشت حکومت خود گره زده ام که این را از آن دیگر نمی توان تمیز داد؟

مسلما تان راستین جهان همه با من بیعت کرده اند و این برگشتنا پذیر است. دوراه بیشترنداری، یا به جای اولیها ت برگرد، یا بر تو همان خواهد رفت که بر دیگر مخالفان و مدعیان من رفته است، آنچه مهم است، حکومت من است، و ما دام که مفت اسلامی را به همراه دارد، هیچ کس را بداند، حق اعتراض نیست، حتی اگر بیامیر اسلام باشد.

دیگرمگان و مسندی در حکومت نخواهند داشت .



بقیه از صفحه ۱

میکرد، مفسر تلویزیون از صاحب این نگاه ولایت‌گرایان مردم‌مقتدر جمهوری اسلامی و جان‌نشین واقعی آیت‌الله خمینی نام می‌برد.

همزمان، در جریان رویدادهای داخلی ایران نیز حجت‌الاسلام رفسنجانی توانست خود را برنده اصلی کشاکش‌های اخیر معرفی کند. بر اثر "فتوای امام" مجلس قدرت خود را از دست داد و دولت قدرت نامحدودی بدست آورد و بطور منطقی و طبیعی میبایستی "رئیس مجلس" هم درین ماجرا تضعیف شده باشد. اما رژیم آیت‌الله منطبق و طبیعت ویژه خود را دارد. به‌شتر گفتند شایسته است که گفت چه چیز من مثل همه کس است؟ با آنکه در قانون اساسی جمهوری اسلامی اصل تفکیک قوا پذیرفته شده است همه‌مسئله‌ها نند دولت روی انگشت رئیس مجلس می‌چرخد و رئیس جمهوری که در قسطنطنیه اساسی رئیس قوه مجریه شناخته میشود عملاً "مسئول الاختیار" رولولوی سرخرمن است. نتیجه این که با "فتوای امام" مجلس تضعیف شد، رئیس جمهوری تحقیر شد، شورای نگهبان تنبیه شد و حجت‌الاسلام رفسنجانی طوری بازی کرد که نه فقط غباری برده‌مان قبایش نشست بلکه به‌دای خلی و خارجی نفهم کرد با زیرکانه‌ای درین معرکه اوست و حتی آن‌نخی که شهرت در دیک سرش به انگشت پای "امام" بسته است و سردیگرش را حاج احمد آقا در دست دارد، در واقع ضروری بر حسب اشاره و اراده او و کشیده میشود.

اخته‌خان - خواهی که در ایران بسه مقام سلطنت رسید و سلسله قاجاریه را بنیاد گذاشت - در دوره حکومت کریم‌خان زند، از این همه مواظبتی که حجت‌الاسلام رفسنجانی برای رسیدن به هدف نهایی خود در اختیار داشت، در فقط هوش شیطان و استعداد انتقادی و بازیگری و عطش ریاست و حکومت را داشت و پس آقا محمدخان را بعد از آن که پدرش محمد حسن خان قاجار کشته شد، کریم‌خان بسه شیرا زبرد و او را به صورت گروگان نگهداری

در طلب حمایت خارجی

نکبت با ایران و عراق چه روزی این دو کشور با یکدیگر متحد شده است و می‌آورد. مسأله مهم از نظر همگانی‌ها اینست که چگونه میتوان شدت زمین بسا زار آشفته استغاده بیشتری ببرند.

اینجا است که کشورهای خارجی، یکی پس از دیگری، پیام‌های مستقیم و غیرمستقیم حجت‌الاسلام رفسنجانی را دریافت می‌دارند: "برای معامله‌ها ضمیمه... هر نوع سفارشات در اسرع وقت پذیرفته میشود." سرجان مالکم در توصیف آقا محمدخان می‌گوید: "مهمترین خصلت او شجاعت و شجاعت بود. اشتهایش برای رسیدن بسه قدرت حدی نداشت و در این راه هر چیزی را فدا می‌کرد." دو صفت دیگر هم آقا محمد خان داشت که به کمک آنها توانست جنگ قدرت را به نفع خود تمام کند.

اول این که بر نفس خود تسلط داشت و به آسانی میتوانست احساسات و افکارسازی واقعی خود را پنهان بدارد و حتی بکلی برعکس آن نظر هرکند و دیگران را فریب بدهد.

دیگر این که اگر میتوانست به خدعه و فریبکاری را از پیش برده زور متوسل نمیشد!

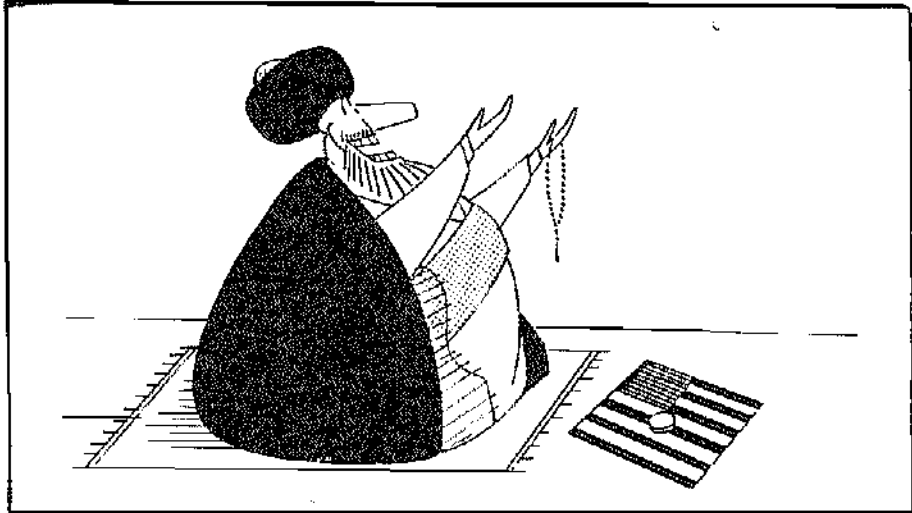
امروزه نیز خارجی‌ها همگی حجت‌الاسلام رفسنجانی را با این صفات می‌شناسند: مردی که تشنه قدرت است. مردی که برای رسیدن به قدرت همه چیز را زیر پا می‌گذارد. مردی که قادر است به آسانی دروغ بگوید و نقش‌های فریبنده بازی کند. مردی نا آشنا با اصول اخلاقی. مردی آماده برای هر نوع معامله. مردی قابل خرید و فواید فروش!

اما شیخ ریاکاریک نکته را در محاسبات خود از قلم انداخته است: آن اینکه قدرت‌های خارجی که جز به منافع مادی خود نمی‌اندیشند - بیش از اهل معامله خرید و فروش هستند و آماده اند که هر روزی منفعشان را بابت فواید و اموال خود بدهند.

و از جوی خون گذشت و به قدرت مطلقه دست پیدا کرد.

حجت‌الاسلام رفسنجانی چون در دایره قدرت جای دارد و جزو بازیگران اصلی حکومت محسوب میشود محتاج نیست که مثل آقا محمدخان برای جمع آوردن قوا راه دوری را برود. آنچه در دست هر حجت‌الاسلام رفسنجانی جستجو میکنند "حمایت خارجی" است و برای جلب حمایت خارجی از هیچ اقدامی رویگردان نیست. در چند سال اخیر حجت‌الاسلام رفسنجانی،

میکرد و رفتارش با وی بدرا نه بود و چون به هوش و کجاستش عقیده داشت در بسیاری امور با او به مشورت می‌نشست و کلی جز وسایل خور و خواب چیزی در اختیارش نمی‌گذاشت و هیچکس فکر نمی‌کرد که این "اخته‌خان" بتواند یا حتی بخواد - روزی بر مسند کریم‌خان بنشیند. اما "اخته‌خان" در همان روزها که در برابر کریم‌خان بدو زانو نمی‌نشست و موء دبا نه چشم به زمین می‌دوخت، از زیر چشم به اطراف می‌نگریست و پیش خود



ضمن چیدن مهره‌های خود در عرصه سیاست داخلی، بطرزی ما هرا نه موفق شده است سرخ سیاست خارجی را هم بدست گیرد و بدین ترتیب مستقیماً "با سیاست‌های خارجی مربوط شود. حجت‌الاسلام رفسنجانی، به یک نکته دقیقاً پی برده و آن اینست که خارجی‌ها - چه شرقی، چه غربی - در رابطه با ایران، در حال حاضر هیچ امری بیش از زهره‌گیری هر چه بیشتر از وضع و احوال کنونی و نیز ناهم‌بختی‌ها در دوران بعد از خمینی اهمیت نمی‌دهند. یعنی بسرای آنها مطلقاً "اهمیت ندارد که مثلاً جنگ

فکر می‌کردا شخاصی که دور کریم‌خان چمند هیچکدام لیاقت تصاحب و نگهداری میراث او را نداشتند و در وقت کریم‌خان سرش را بر زمین بگذاشتند و بجای آن می‌افتادند و آن وقت است که اگر و در میان ایل با دشواری ایل را با خود همراه کنند و میتوانند به تاخت و تاز و تاخت برخیزد. با این محاسبات بود که آقا محمدخان گوش خوا با ندیده بود و محض آن که کریم‌خان نفس آخر را کشید و او هرا نه خود را از شیرا زبرد و او را نداشت و ما نشد برق و با دبه سوی دشت ورا مین و ولایات شمالی تاخت و ایل را پشت سر خود گذاشتند

یادآوری

نامهای متعددی در موافقت و مخالفت با مطالب عنوان شده از طرف "آواره" محفوظ ال‌امضاء "به‌ما رسیده که متأسفانه اکثر آنها بدون نام و نشانی یا با امضاء مستعار ارسال شده است. مجدداً یادآوری می‌کنیم که نویسندگان نامه‌ها میتوانند تقاضای محفوظ بودن امضاء خود را بنمایند ولی از درج نام‌های بی‌نام و نشان معذوریم.

در شماره آینده بعضی از نامه‌های رسیده را بنظر خوانندگان خود می‌رسانیم.

Sonntag, 14. Februar 1988
Um 15:00 Uhr
E. S. G.
Rachemertstr. 27
5000 Köln 41

هم‌میهنان عزیزا
هر روز تلخ خبری نهضت مقاومت ملی ایران از ساعت ۱۱ صبح شما را در جریان آخرین خبرهای ایران و جهان قرار می‌دهد.

۴۰۵ - ۹۰ - ۴۰۵ پاریس

ها میورگ

سخنران: آقای حسین ملک
تاریخ: شنبه ۲۴ بهمن ۶۶
آدرس:

Sonntag, 14. Februar 1988
Um 16:00 Uhr
Alter Teichweg 200
2000 HAMBURG 70
Haltestelle U1 Alter Teichweg

کلن
سخنران: آقای علی شاکری
موضوع: دموکراسی، محور اتحاد نیروهای ملی
تاریخ: یکشنبه ۲۵ بهمن ۶۶
آدرس:

سخنرانی‌ها به‌مناسبت سالگرد ۲۳ بهمن ۵۷

شاه آلمان غربی نهضت مقاومت ملی ایران، از هموطنان دعوت نموده است که به‌مناسبت سالگرد ۲۳ بهمن ۵۷، در چند سخنرانی در شهرهای مونیخ، کلن و ها میورگ، حضور بهم رسانند.

برنامه‌های سخنرانی‌ها به شرح زیر است:

مونیخ
سخنران: آقای دکتر منوچهر روزم‌آرا
موضوع: درسی از گذشته، عبرتی برای آینده
تاریخ: جمعه ۲۳ بهمن ۶۶
آدرس:

ایران هرگز نخواهد مرد

نشانی:
QYAM IRAN
C/O C.B.
17, bd RASPAIL
75007 PARIS
FRANCE

Freitag, 12. Februar 1988
Um 18:30 Uhr
BURGERSAAL
Rosenheimertr. 123
8000 MÜNCHEN 80